فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.

۴

آنها که برما حکومت می‌کنند

(دربارهٔ ماهیت و پایگاه طبقاتی دولت)

"راه کارگر"

آذر ۱۳۵۸

دیجیتال کننده : نینا پویان

فاشیسم

کابوس یا واقعیت؟

تحلیلی کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن.

۴

آنها که برما حکومت می‌کنند

(دربارهٔ ماهیت و پایگاه طبقاتی دولت)

"راه کارگر"

آذر ۱۳۵۸

IV

آنها که برما حکومت می‌کنند
(دربارهٔ ماهیت و پایگاه طبقاتی دولت)

گفتیم‌که دولت‌بعداز قیام ، دولت قیام نبود . دولتی بود به ولایت از طرف قیام‌کنندگان. و این ولایت را هژمونی خرده بورژوازی بر قیـــام کنندگان ، موجه می‌کرد و مشروعیت می‌بخشید . و گفتیم که میان رهبران بلوک‌قدرتی که می‌بایست جایگزین ترکیب پیشین بلوک قدرت باشد ،پیش از قیام ، اختلافات و منازعات شدیدی برسر رهبری بلوک قدرت درگرفته بود . و طولانی شدن همین منازعات برسر غنایم بود که کنترل اوضاع را از دست حاکمان آیندهٔ جامعه خارج ساخت. مردم با قیام خود محاسبات آنها را به هم ریختند . اسلحه به دست ستمدیدگان افتاد ، و ستمدیدگان دستگاههای سرکوب دیکتاتوری را درهم شـکستند ، لیکن بنیاد ستم را نمی‌شناختندو بنابراین ، نمی‌توانستند آن را در هر لباسی باز شناسند(!) آنها که در رأس جنبش انقلابی مردم قرار گرفته بودند ، رهبران آنان در قیام نبودند . و بیش از همه از خود قیام کنندگان وحشت داشتند . ولـی به هنگامی که دیدند "حادثهٔ‌شوم " اتفاق افتاد ، چنان وانمود کردند که قدرتشان محصول‌قیام مردم است و به این ترتیب سعی کردند برای قدرت خودمشروعیت انقلابی‌نیز به دست آورند . هر چند که بعدا " بارها و بارها

نشان دادند که از این مشروعیت انقلابی بشدت گریزان بوده‌اند. (۲) حاکمان جدیدِ با این ژست، توانستند مردم رامتقاعد کنند که حکومتشان محصول قیام مردم‌است. ومردم که دچار توهم پیروزی انقلاب شده بودند، حکومت آنها را حکومت اعماق جامعه و حکومت مردم تلقی کردند. و مدتی زمان می‌خواست‌تا ضربه های بیداری فرود آیند و مردم را از آنچه گذشته بود، آگاه سازند.

اینک مردم بتدریج عمق فاجعه را در می‌یابند. و نخستین عکس العمل‌ها در بخشهای مختلف جامعه آغاز می‌گردد. و این آغاز، در پاره‌ای مناطق، آغازی برای انقلاب و یا بهتر است بگوییم تداوم روزهای انقلاب است: اینک کم‌نیستند کسانی که سخن از فریب و غبن بزرگ می‌گویند. و این کسان باسرعتی‌شگرف بر شمارخود می‌افزایند.

بنابراین، امروزبرای یک‌تحلیل طبقاتی ــ سیاسی، مسئله این نیست که انقلاب شکست‌خورده‌است یا نه، بلکه مهم این است که چگونگی فرآیند شکست و علل آن را روشن کند. مهم این نیست که بگوییم دولت حاکم، یک‌دولت‌غیرخلقی‌و ضد خلقی‌است، لازم است با تکیه بر تئوریِ مارکسیسم ــ لنینیسم ماهیت طبقاتی آن را بروشنی تبیین کنیم.

به دلیل اینکه بلوک قدرت هنوز استقرار قطعی و کاملی پیدا نکرده است، دربارهٔ‌ترکیب‌واقعی آن هنوز نمی‌توان بروشنی داوری کرد: بخشهای مختلف آن هنوز بر سرسهم خود، با یکدیگر مبارزه می‌کنند. مبارزه‌ای که حتی پیش‌از قیام بهمن ماه شروع شده بود، هم اینک نیز ادامه دارد. تا روشن شدن وزن‌مخصوص هر کدام از گروههای تشکیل دهنده، مسلما" ابهامهائی‌درصحنهٔ‌سیاست‌وجود خواهد داشت. لیکن، این ابهامها، این ابرهای کوچکی‌که‌جلوآفتاب‌واقعیت را می‌پوشانند، ناچیزتر از آن هستند، که دروجودآفتابی‌در پس‌آنها به تردید بیفتیم: گرمای سوزان این آفتاب واقعیت را، هم اکنون می‌توان باهمهٔ وجود احساس کرد. واقعیت کدام است؟

واقعیت این‌است که ما در یک جامعهٔ سرمایه داری زندگی می‌کنیم. این جامعهٔ سرمایه داری درست به دلیل اینکه سرمایه داری است و این سرمایه‌داری، درعصراحتضارنظام تولیدی‌سرمایه‌داری، درعصر جهانخواری سرمایهٔ مالی در یکی از مناطق نفوذ آن و به ابتکار آن و برای پایدارتر ساختن‌سلطهٔ‌جهانی‌آن‌وایجاد پیوندی ارگانیک با آن، تکوین یافته است، یک‌جامعهٔ‌زیرسلطهٔ‌امپریالیسم جهان خوار نیز هست. از این رو **در کشور ما**سرمایه‌داری به‌معنای‌وابستگی نیز هست. و وابستگی بدون اتکاء برسرمایه داری معنایی ندارد،نتیجه اینکه، در این جامعه بهره کشی از طریق کارکرد اجتماعی سرمایهٔ انحصاری وابسته تحقق می‌یابد. و بورژوازی انحصاری وابسته، قشر مسلط اقتصادی (یعنی قشر بهره کش‌اصلی)جامعه‌است(۳). و اینک، اگرچه در صحنهٔ سیاست این قشر مسلط، در پس حائلی خزیده است، ولیکن کار خود رامی‌کند. باید آن را در هر لباسی باز شناخت. آنچه می‌ماند این است که بورژوازی انحصاری وابسته در پس کدام حائل خود را مخفی‌کرده‌است. نادیده‌گرفتن‌این واقعیت، نادیده گرفتن‌بنیانهای حاکمیت درایران است. کسانی که گمان می‌کنند با فرو ریختن دستگاههای سرکوب دیکتاتوری آریامهری، شرایط تسلط اقتصادی‌وبهره کشی سرمایهٔ وابستهٔ انحصاری نیز فرو ریخته است، باصطلاح "شیپور را از سرگشاد آن می‌زنند". دستگاه‌سرکوب دیکتاتوری شاه، ابزار حاکمیت سرمایه انحصاری وابسته بود، نه‌پایه‌های‌شرایط‌بهره‌کشی‌آن. این شرایط بهره کشی هم‌اکنون دست نخورده بر جای مانده است. و دستگاههای سرکوب دولت بر پایهٔ این شرایط بهره کشی، باز سازی شده است‌و این باز سازی هنوز هم ادامه دارد. دربارهٔ راههای بازسازی دستگاههای سرکوب جدید صحبت‌خواهیم کرد.

این واقعیت های اصلی دربارهٔ ماهیت طبقاتی دولت، اساس تئوری سیاسی را در این جامعه تشکیل می‌دهد. برای دریافتن این مسائل، به بررسی هر روزهٔ کارکرد دولت، نیاز چندانی وجود ندارد. بلکه با تکیه

برخصلت‌عمومی‌و اصلی جامعه، **تا حدودی**، می‌توان کارکرد روزمرهٔ دولت را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، برای اینکه **واقعیتهای تعیین کننده را** دربارهٔ حکومت‌حاضر دریابیم، نیازی نبود که‌منتظر شویم و مثلا" شاهد سرکوب کردستان باشیم. از فردای قیام می‌شد بر ماهیت رژیم دقیق شد. در تحلیل سیاسی همانگونه که اجتناب از دگماتیسم ضرورت حیاتی دارد و بررسی واقعیتها (وباصطلاح "فاکتها")ی تازه است که تئوری را زنده‌نگه می‌دارد وغنا می‌بخشد، اجتناب از تجربه گرایی (آمپریسم) نیز اهمیت حیاتی دارد: بدون یک تئوری نمی‌توان به وارسی واقعیات پرداخت. در مورد جامعهٔ ما این تئوری، دریافتن ساخت اقتصادی ـ اجتماعی حاکم بر کشور و تضادهای بنیادی آن و بنابراین، شناختن ماهیت اردوگاههای اصلی مبارزهٔ طبقاتی و سیاسی است: نیروهای اصلی انقلاب و ضدانقلاب درمراحل مختلف این مبارزه کدام‌اند، متحدان و موءتلفان آنها کدام هستند؟ بدون شناخت اردوگاههای اصلی مبارزهٔ طبقاتی، و صرفا" با مشاهدهٔ مانورهای روزمرهٔ طرفین در عرصهٔ سیاست، نمی‌توان به درکی درست از مبارزهٔ انقلابی و بنابراین به خطی انقلابی در مبارزهٔ طبقاتی دست یافت. برای باز شناسی ماهیت طبقاتی دولت، اساس استدلال، نه بر فاکتهای روزمره، که بر تحلیل واقعیتهای بنیادی در آرایش نیروهای طبقاتی، متکی است. اگر گاه از فاکتهای روزمره استفاده می‌شود، برای نشان دادن نمودهای واقعیت بنیادی و آزمایش درستی تئوری در ارزیابی اساسی است. از این گفته نباید این نتیجه را گرفت که واقعیتهای بنیادی مبارزهٔ طبقاتی، به شیوه‌ای تقدیر آمیز گسترش می‌یابند. یکی از ایـــن واقعیتها نیروی **آگاهانهٔ** انسانها در مبارزهٔ طبقاتی است. بسیاری از راهها را در این‌بستر عمومی، از پیش، **می‌توان** مسدود کرد، و با تلاش آگاهانه، راههای‌دیگری‌می‌توان‌گشود. وحتی‌می‌توان گفت یک بستر عمومی از پیش تعیین شده وجود خارجی ندارد. و تحقق آن در دنیای عینیت **باتوانایی و آگاهی** طبقات، گروهها و سازمانهای انقلابی مشروط می‌گردد. ازاین رو،

ارزیابی تاکتیکها واتخاذ موضع گیریهای حتی روزمره ، برای مبارزهٔ طبقاتی ارزش‌حیاتی دارد . مهم این است که در تحلیل و در عمل ، جهت و مسیر حرکت و گامهای واقعی در حرکت را فراموش نکنیم . هیچ کدام از این دو نباید نادیده گرفته شود .

کسانی هستند که جهت و مسیر حرکت بلوک قدرت کنونی را آن گونه که ما در می‌یابیم ، قبول ندارند ؛ چراکه ماهیت اردوگاههای اصلی مبارزه طبقاتی را آن‌گونه که ما ترسیم می‌کنیم ، نادرست می‌پندارند . برای اثبات درستی تحلیل خود ، بایستی در گفتهٔ اینها دقیق شویم و موضعمان را نسبت به تحلیل و عمل اینها روشن کنیم : هر خط انقلابی همیشه با تکیه بر عینیت مبارزهٔ طبقاتی شکل می‌گیرد و در مقابله با یک خط اپورتونیستی خود را صیقل می‌دهد . از دیدگاه کمونیسم ، مشخص ترین خط اپورتونیستی در ایران ، خط حزب توده است ؛ و این را در مقطع کنونی روشن تر از هر زمان دیگر می‌توان دریافت (۴) . تحلیل حزب توده را به خلاصه ترین وجه می‌توان چنین بیان کرد : در ایران یک انقلاب ضدامپریالیستی پیروز شده است ؛ هرچند که پیروزی ، هنوز قطعیت نیافته است ؛ ولی بایستی به نیرو های مترقی و ضد امپریالیست (که همان نیروی روحانیت به رهبری امام خمینی هستند) یاری کرد که بر جناح دیگر پیروز گردند و باصطلاح "فازدوم انقلاب" را به‌انجام رسانند . حزب توده اعلام می‌کند که سنگراصلی ، سنگر مبارزه با امپریالیسم است . ما نیز این شعار را می‌پذیریم ؛ منتهی می‌پرسیم در این سنگر ، چگونه باید با امپریالیسم مبارزه کرد ؟ حزب توده معتقد است از آنجا که در شرایط حاضر خرده بورژوازی قدرت را به چنگ آورده است ، پس "بگذارید آرزو کنیم که انقلاب ایران از دام گستریهای مختلف امپریالیسم و ارتجاع ایران در امان ماند ! " . (۵) حزب توده در یک کشور سرمایه‌داری وابسته برای پیروزی "راه رشد غیر سرمایه داری" دعا می‌کند . هرچند که این دعاها نمی‌توانند " راه رشد غیر سرمایه داری " حزب توده را در کشورهای دیگر نیز از "دام گستریهای مختلف" در امان نگه دارند ؛

لیکن دعاهایی این چنین، در یک کشور سرمایه داری وابسته، هر کس را وامی‌دارند که در طبیعت‌این "سنگر ضد امپریالیستی" حزب‌توده دقیق شود: در یک کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، دولتی با شراکت روحانیت (که می‌خواهد مالکیت" مشروع و مشروط" سرمایه داران را حفظ کند) و بورژوازی متوسط (که سرمایهٔ وابستهٔ انحصاری را زیر دامن خود مخفی کرده است) روی کار آمده است. بحران ساختی در این کشور بیدا می‌کند، باسرعت تمام باید تصمیم گرفت: برای سازمان دهی مجدد سرمایه وابستهٔ انحصاری یا برای نابودی سرمایه داری وابسته، باید با قاطعیت اقدام کرد. آیا حکومت کنندگان جدید بر سر دو راهی هستند؟ چگونه می‌توان‌وجوداین‌دو راهی را اثبات کرد؟ از نظر ما برای حکومت کنندگان جدید فقط یک راه وجود دارد: (**خواه خود به آن آگاه**، باشند و بارغبت آن‌را در پیش بگیرند، و خواه از آن وحشت داشته باشند) راه سازماندهی مجدد سرمایهٔ وابسته انحصاری. حکومت کنندگان جدید چرا باید از این راه وحشت داشته باشند؟ در حالی که نیروی عمدهٔ اردوی انقلاب ایران را پرولتاریا تشکیل می‌دهد، حکومت کنندگان جدید چگونه می‌توانند از نزدیکی به این اردوی انقلاب برخود نلرزند؟

شعار "سنگرضد امپریالیستی" حزب توده در شرایط امروز همان‌اندازه میان‌تهی و بی‌معنی است که شعار "جبههٔ ضد دیکتاتوری" حزب توده در شرایط پیش از قیام، تردیدی نیست که در شرایط پیش‌از قیام می‌بایست دیکتاتوری‌شاه، آماج‌اصلی حملهٔ انقلاب باشد، همان گونه که امروز امپر ـ یالیسم می‌باید آماج اصلی حملهٔ انقلاب باشد، منتهی اشکال حزب‌توده در این جاست که، همان‌طور که دیروز برای مبارزه با شاه می‌خواست حتی با عناصرواقع بین بورژوازی بزرگ وابسته، دست همکاری بدهد، در شرایط امروز نیز برای مبارزه با امپریالیسم دست همکاری با وارثان و سازمانگران تازهٔ سرمایهٔ وابسته‌انحصاری پیش‌می‌آورد. حزب توده از تمام نبوغ‌رویز ـ یونیستی‌خود استفاده می‌کند که در اردوی سرمایه داری شکاف بیندازد.

حزب توده بجای بسیج اردوی انقلاب، روی تضادهای درونی اردوی ضد انقلاب حساب می‌کند. چرا؟ برای اینکه حزب توده در اردوی انقلاب جایی ندارد. "برای اینکه در سیاست اشتباه نکنیم، بایستی انقلابی باشیم نه رفورمیست." و حزب توده رفرمیست است. (۶)

ازنظر ما، تجدید سازمان سرمایه داری وابسته، از همان فردای قیام آغاز شده است. البته تردیدی نیست که این تجدید سازمان از راههای ناهموار و پرفراز و فرودی می‌گذرد و خواهد گذشت؛ لیکن در خود تجدید سازمان، اساسا" تردیدی وجود ندارد. و اینک سعی می‌کنیم نیروهایی را که‌این تجدید سازمان را به انجام می‌رسانند، و چگونگی تجدید سازمان و پیچ و تابهای آن را باختصار بررسی کنیم.

پیش‌ازهر چیز بایستی روی **ضرورت** تجدید سازمان‌بهره کشی سرمایه‌ـ داری تاکید شود. یک بحران ساختی، موقعیت انقلابی را در سال ۵۷ به وجود آورد؛ موقعیتی که قیام بهمن ماه را موجب‌گردید. بعد از قیام در جهت‌ازمیان بردن بحران ساختی اقدامی صورت نگرفته است و نمی‌توانست هم صورت بگیرد. چرا که اولا" بحران ساختی را (که مشخصات آن را در بخش I باختصار برشمردیم) در کوتاه مدت نمی‌توان از بین برد و احتیاج به برنامه ریزیهای بنیادی و جابجایی های قابل ملاحظهٔ طبقاتی دارد؛ و ثانیا" ارادهٔ سیاسی واحدی که بتواند در جهت حل بحران حرکت کند هنوز **بطور قطعی** شکل نگرفته است؛ ثالثا" نیروی توده ای عظیمی که در نتیجهٔ قیام آزاد شده است به آسانی و با سرعت، قابل مهار نیست، این نیروییکه‌ازاعماق برمی‌خیزد خواهان دگرگونیهای‌اساسی در نظام اجتماعی است و هر چند به علل سیاسی و فقدان تشکل، نمی‌تواند خواست خود را بروشنی بیان‌کند، ولی مسلما" مانعی بزرگ در راه حل بحران است. آنچه توده‌های‌ستمدیده می‌خواهند، آنچه طبقه کارگر ایران طلب می‌کند، مانع از آن است که بحران به نفع سرمایهٔ بزرگ حل شود. نیروی توده های ستمدیده، هرچند در مجموع از تشکل کافی برخوردار نیست، و هنوز عمدتا

در توهم و فریب گرفتار است ، لیکن عامل ناچیزی نیست و شاید امروز بزرگترین مانع در برابر **شکل گیری قطعی** بلوک قدرت است: عظمت این نیرو را می‌توان در پایداری انقلاب کرد در برابر هجوم فاشیستی مشاهده کرد . کردستان تنها نیروی پایدار نیست ؛ ولی بی‌تردید استوارترین نیروی پایداری است . پرولتاریای ایران در سنگر خود از نو ، خود را آرایش می‌دهد و توهم ـ زدایی را آغاز می‌کند . زحمتکشان شهر و روستا بتدریج از دنیای مه آلود بیرون می‌آیند . البته بی‌تردید تا "تشکل موءثر" هنوز باید زمان را شکافت و پیش‌رفت . در این میان ، طبقات حاکم بایستی موضع خود را روشن کنند . در بالا گفتیم که طبقات حاکم نمی‌توانند بهره کشی سرمایه داری را در هم شکنند و اصولا " قصد چنین کاری هم از طرف آنها دیوانگی است . از آنجا که بهره‌کشی سرمایه داری ، بزرگترین اهرم تسلط امپریالیسم بر ایران است بنابراین **نمی‌توانند** تسلط امپریالیسم را در ایران در هم شکنند . مهم این نیست که چنین کاری را **می‌خواهند** انجام بدهند یا نه . بنابراین همه چیز در چهار چوب سرمایه داری وابسته بر جای می‌ماند . " مواضع استراتژیک " در دست سرمایه داری وابسته باقی می‌ماند . اگر مسئله ، ریشه کن سازی تاریخی و تولیدی وابستگی نباشد ، بناگریز سازمان دادن مجدد آن است . و سازمان دادن مجدد وابستگی ، مترادف است با سازمان دادن مجدد بهره‌ـ کشی سرمایه داری در یک کشور زیر سلطهٔ امپریالیسم . اما سازمان دادن مجدد سرمایه داری وابسته ، حکومت نیرومندی می‌طلبد . نادیده گرفتن این اصل ، نادیده گرفتن آمورشهای بنیادی مارکسیسم ـ لنینیسم دربارهٔ عصر امپریالیسم ، دربارهٔ دیکتاتوری طبقاتی ، و دربارهٔ بحران‌های سرمایه ـ داری و عواقب آن ها در سیاست است . همان طور که در مقدمهٔ این نوشته اشاره کردیم **برای خروج از این بحران ، یک دولت نیرومند ، دولتی با مشت آهنین ضرورت دارد** . و از آنجا که دولت نیرومند سرمایه شکن تحقق نمی ـ یابد ، دولت نیرومند انقلاب شکن لازم است . لیکن زمان برای این دولت نیرومند انقلاب شکن ، ضرورت حیاتی دارد . اگر این بحران با سرعت به

نفع سرمایه داری وابسته حل نشود ، تضمینی وجود ندارد که فردا به نفع پرولتاریای انقلابی ومتحدان طبیعی آن (زحمتکشان شهروروستا) حل نگردد. بنابراین تجدید سازمان دولت سرمایهٔ بزرگ در گرو حل بحران کنونی است . در حالی که بحران از قیام به این سو ، بر شدت خودافزوده است. بحران انقلاب ، بحران ساختی را شدت بخشیده است . اما چه نیروهایی بلوک قدرت کنونی را تشکیل می‌دهند و این نیروها چگونه می‌توانند بـه سمت یک دولت نیرومند پیش بتازند ؟

سه نیروی تشکیل دهندهٔ بلوک قدرت کنونی عبارتند از : روحانیت ، سرمایهٔ متوسط، و سرمایهٔ انحصاری . این سه نیرو بنابه مختصات خود در درون بلوک قدرت کنونی همسویی کامل ندارند .

مبارزات مردم ، که انقلاب رامی‌خواهند تداوم ببخشند ، تضادهای درونی این نیروهای درون بلوک قدرت را تشدید می‌کند . بلوک قدرت در عین حال که در خفه کردن انقلاب تردیدی به خود راه نداده است و در پس‌راندن مردم از مواضعی که اشغال کرده‌اند ، تردیدی به خود راه نمی ـ دهد ، لیکن بر سر نحوهٔ این پس‌راندن ، در میان خود دچار تضاد شدیدی است . و این تضاد از آنجا ناشی می‌شود که نیروهای درون بلوک قدرت ، بر سرهژمونی بلوک قدرت با هم در ستیزند . این سه نیرو را باید بررسی کرد :

روحانیت : هیچکس درقدرت سیاسی روحانیت و در نقش آن دردرون بلوک قدرت کنونی نمی‌تواند تردید کند . روحـانـیت از حـمـایـت توده‌ای وسیعی برخوردار است . رهبری دولت در دست اوست . و هم اکنون برای خود اختیارات نامحدودی می‌طلبد و یا اگر دقیق بگوییم در پی آن است که اختیارات کنونی خود را رسمیت بدهد : مجلس خبرگان آنچه در ـ بارهٔ روحانیت بحث انگیز است قدرت سیاسی غیر قابل مقایسه اش با بخشهای دیگر نیست ، بلکه رابطهٔ روحانیت وخرده بورژوازی سنتی است . آیا روحانیت بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی است و خرده بورژوازی سنتی از طریـق

روحانیت بر جامعهٔ ما حکومت می‌کند؟ در این صورت خطر روحانیت فقط ناشی از تاریک اندیشی اوست؟ اگر این تز را بپذیریم قاعدتا" بایستی از موضع لیبرالها با روحانیت در بیفتیم. ولی اگر بخواهیم در عین لیبرال بودن ادای مارکسیستها را هم در آوریم، بایستی به شیوهٔ حزب توده با روحانیت برخورد کنیم. (۷) به اعتقاد ما، تاریک اندیشی روحانیت، مهمترین مسئله در صحنه سیاسی کنونی کشور نیست. این تاریک اندیشی بیشتر پوششی خواهد بود برای کارکرد سرمایهٔ بزرگ. ریشهٔ فساد را بایستی در **ارتجاع طبقاتی** جستجو کرد، نه در ایدئولوژیهای ارتجاعی. برای درک این ارتجاع طبقاتی بایستی روی مسئله ارتباط روحانیت و خرده بورژوازی سنتی دقیق شویم.

در یک کشور سرمایه داری که بر اساس بهره کشی سرمایه دارانه استوار است، خرده بورژوازی **نمی‌تواند** طبقهٔ مسلط اقتصادی باشد. خرده بورژوازی به جای آنکه ارباب اقتصاد باشد، در چنین جوامعی قربانی آن است. ولی اگر خرده بورژوازی نتواند طبقهٔ مسلط اقتصادی باشد (حقیقتی که گمان می‌کنیم همه آن را می‌پذیرند) مسلما "مدتی قابل توجه نمی‌تواند طبقهٔ حکومت کننده نیز باشد. طبقهٔ حکومت کننده اگر نتواند منافع حیاتی **طبقهٔ مسلط اقتصادی** را تامین کند، مسلما" درهم می‌شکند. خرده بورژوازی در یک جامعهٔ سرمایه داری نمی‌تواند در بلوک قدرتی شرکت کند که سرمایهٔ بزرگ وابسته نیز در آن شرکت دارد و حتی گامی فراتر؛ خرده بورژوازی نمی‌تواند در بلوک قدرتی شرکت کند که به سوی باز سازی هژمونی سرمایه بزرگ، در درون بلوک حاکم سیاسی حرکت می‌کند. طبیعی ترین نتیجه کدام خواهد بود؟ متلاشی شدن بلوک قدرت این چنینی؟ نه؛ کنارگذاشته شدن خرده بورژوازی. البته این کنار گذاشتن خرده بورژوازی ـ اگر امکانات مساعد برای بلوک قدرت اجازه بدهد ـ بنحوی صورت خواهد گرفت که خرده بورژوازی را جریحه‌دار نسازد. بنحوی صورت خواهد گرفت که خرده بورژوازی خود نفهمد که کنار گذاشته شده است. البته خرده بورژوازی مقاومت خواهد

کرد ، ولیکن در عمل پس زده خواهد شد .

خرده بورژوازی سنتی ایران گمان می‌کند که از فردای قیام به قدرت رسیده است؛ چرا که روحانیت زمام کشور را در دست دارد . و حکومت روحانیت برای خرده بورژوازی سنتی ایران ، مخصوصا " بعد از گذراندن بحران انقلابی (که‌همه جا روحانیت پیشاپیش او بود) حکومت مردم ، یعنی حکومت‌خرده‌بورژوازی‌است . کسان زیادی از صفوف خرده بورژوازی سنتی ، بعدازقیام ،عهده دار امورمهمی شده‌اند . هر توهم ، توهمی است درباره ٔ یک‌واقعیت . بنابراین عینیتی نیز دارد . این توهم خرده بورژوازی (که می‌پندارد حکومت را به دست آورده است) نیز یک مبنای عینی دارد : پیوند روحانیت و خرده بورژوازی . تردیدی در این نکته وجود ندارد که روحانیت‌درحال‌حاضر ؛ حکومت را در دست دارد و یا اگر دقیق تر بگوییم در درون بلوک قدرت سیاسی ، سهم اصلی را دارد . آیا این ، به معنای چربش عنصر خرده بورژوائی در حکومت حاضر است؟ (۸) از نظر ما چنین نیست ؛ در شرایط‌کنونی خرده بورژوازی سنتی قشر حکومت‌کننده و یا حتی یکی از اقشار حکومت کننده نیست ،بلکه‌قشرحمایت‌کننده‌است .این‌فرق‌اساسی خرده بورژوازی‌سنتی‌بااقشاردیگراجتماعی در صفوف خلق است .برای اینکه درک روشنی از این مسئله داشته باشیم بایستی روحانیت را بشناسیم و پایگاه آن را بدرستی درک کنیم و ببینیم چرا روحانیت ، سخنگوی خر ده بورژوازی‌سنتی‌بود . در آن صورت روشن خواهد شد که در حال حاضر رابطه این دو (روحانیت و خرده بورژوازی سنتی) چگونه است .

روحانیت یک دستگاه فئودالی بوده‌است . هر چند همراه با ظهو ر بورژوازی ملی ، بخشهایی از روحانیت ، سخنگوی این گروه اجتماعی شد . ولیکن دستگاه روحانیت در مجموع به عنوان یک دستگاه فئودالی ، دست نخورده‌باقی‌ماند (۹) .لیکن‌کارکرد مذهب در جوامع طبقاتی ایجاب‌می‌کند که دستگاه روحانیت در میان اقشار و طبقات پایین جامعه ، قدرت نفوذی داشته باشد . مذهب رسمی در یک جامعهٔ طبقاتی به لولای اتصال میان

حکومت کنندگان و حکومت شوندگان می‌ماند. مذهب باید سلطهٔ طبقات حاکم را تقویت کند. لیکن برای تقویت این سلطه بایستی عریانی آن را بپوشاند. مذهب درکنار سلطهٔ طبقات حاکم، هژمونی طبقات حاکم را سازمان می‌دهد. فرمانروایی حکومت کنندگان را بر حکومت شوندگان قابل تحمل تر می‌سازد. اما برای این کار بایستی از اعتباری در میان حکومت شوندگان برخوردار باشد. این اعتبار از سوبی قدرت سازماندهی روحانیان را استحکام می‌بخشد، و از سوی دیگر وزن آنها را در برابر حکومت کنندگان بیشتر می‌سازد و در بسیاری از موارد به استقلال نسبی روحانیان از طبقات حاکم منتهی می‌گردد. و دستگاه روحانیت را همچون داوری، میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان جلوه‌گر می‌سازد. آنچه گفتیم در هر دستگاه مذهبی رسمی صدق می‌کند. وکارکرد اجتماعی مذهب رسمی را در یک جامعهٔ طبقاتی توضیح می‌دهد. اما در مورد دستگاه روحانیت تشیع، خصلتهای خاصی نیز مطرح است: این دستگاه بیش از دستگاههای دیگر روحانیت در جوامع مشابه، در میان حکومت شوندگان اعتبار داشته و دارد. علت را بایستی در تاریخ تکوین آن جستجو کرد:

پیش از هر چیز به این نکته باید توجه داشت که مذهب تشیع در مرحلهٔ تکوینی خود، بیانگر منافع طبقات مترقی جامعه بوده و بیش از مذاهب دیگر با سیاست جوش خورده است. به عنوان نمونه می‌توان از دو اصل اعتقادی مذهب تشیع (عدل و امامت) اسم برد. این هر دو اصل از بار غنی سیاسی برخوردارند. آنچه امروز در جزمهای مذهبی تشیع باقی مانده، یادگاری از مبارزات طبقاتی جوامع اسلامی در مرحلهٔ تکوین این مذهب است. که به صورت اعتقادات آیینی، انعکاس یافته است. مثلا" تأکید شیعه بر عدالت خداوند، بازتابی از تأکید آن بر عدالت اجتماعی زمینی در آن مرحله تاریخی بود. و تأکید شیعه بر امامت پیشوایان معصوم، نفی حکومتها و خلافتهای فرمانروایان وقت بود که به نام خدا، سلطهٔ خود را بر مردم، تطهیر می‌کردند. بنابه این دلایل، مذهب تشیع مدتها نتوانست

به مذهب رسمی تبدیل شود[۱۵] و پیش از دورهٔ صفویه در غالب نقاط، مذهب زیر زمینی بود. همین زیرزمینی بودن باعث شد که ساخت درونی آن با دستگاههای دیگر مذاهب فرق داشته باشد. مثلا" بر خلاف دستگاه روحانیت تسنن، مرکزیت متعدد در روحانیت شیعه و فقدان سلسله مراتب رسمی، که از مرکز واحدی اطاعت کند، نشان از همان دوران غیر رسمی بودن مذهب شیعه است. از آنجا که روحانیت تشیع پیش از دورهٔ صفویه ارتباط مستقیم ورسمی با دستگاههای حکومتی نداشت، مشاغل رسمی مذهبی در این دستگاه مانند مفتی، قاضی و امام جمعه و غیره به آن معنایی که در دستگاه روحانیت تسنن وجود دارد، وجود نداشت. دستگاه روحانیت، در عوض مالیات اسلامی شیعیان را دریافت می‌کرد. و شیعه که به حقانیت سلطنت پادشاهان اعتقادی نداشت و حکومت را فقط از آن اولاد علی می‌دانست، حاضر نبود مال امام را به بیت‌المال پادشاهان بدهد، بلکه به دست مراجع تقلید خود، که آنها را نائبان امام می‌شمرد، می‌داد. بدین ترتیب، دستگاه روحانیت شیعه توانست مستقل از دستگاههای دولتی و امکانات مالی آنها به موجودیت خود ادامه بدهد. دوران سلطنت صفویان در ایران، دگرگونیهای اساسی در دستگاه روحانیت شیعه به وجود آورد. صفویان، تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند و نفوذ مذاهب دیگر را درهم شکستند و از طریق وحدت مذهب توانستند حکومت مرکزی خود را قوام بخشند. در این دوره بدعتهای وسیعی در آئین شیعه پدیدار گشت. روحانیان شیعه به صورت روحانیان حامی قدرت سلطنت جلوه‌گر شدند. صفویان خود را از اولاد علی می دانستند و علاوه بر این، رهبری شاخه ای از تصوف را در دست داشتند و بنابراین رهبری آئین خاصی را هم داشتند. پادشاهان صفوی باصطلاح "مرشد اعظم" صوفیان فرقهٔ پیرو صفی الدین اردبیلی نیز بودند. در دورهٔ نادری یک بار دیگر، دستگاه روحانیت شیعه با حکومت فاصله می‌گیرد. نادر می‌خواهد امتیازات خاص دستگاههای روحانیت تشیع را از دست آنها بگیرد. دورهٔ قاجار یک بار دیگر، شاهد نزدیکی دستگاه روحانیت با

دستگاههای حکومتی است. منتهی عدم تداوم شرایط دوران صفوی و مبارزاتی که میان دستگاه روحانیت و حکومتهای بعد از انحطاط صفویان صورت می‌گیرد (که در این مبارزات در غالب موارد، مذهب شیعه دوباره به صورت ایدئولوژی نهضتهایی که علیه حکومتهای محلی ومرکزی برخاسته اند در می‌آید) به دستگاه روحانیت شیعه وزن خاصی بخشیده است. از سویی دستگاه مستقلی است که با دولت ادغام نمی‌شود و حتی پاره‌ای از اعتقادات دوران پیش از صفویان، احیاء و حفظ می‌گردد. و از سوی دیگر به دلیل همین ادغام نشدن می‌تواند از نفوذ قابل توجهی در میان مردم برخوردار باشد. بدین ترتیب است که دستگاه روحانیت در حالی که مذهب رسمی یک دولت فئودالی خودکامه را هدایت می‌کند، در عین حال برای موجودیت خود به این دولت فئودالی خودکامه متکی نیست. دستگاه روحانیت تشیع در دورانهای نامساعد آموخته است که خود را نگه دارد و بدون کمک دولتها نفس بکشد. در دوران سلطنت قاجار، پای امپریالیسم غرب بتدریج به ایران باز می‌شود و هجوم فرهنگ بیگانه آژیر خطری است برای قدرت روحانیت. به دلیل آن استقلال و به دلیل این آژیر خطر، در دوران ناصرالدین شاه اولین رویارویی مذهب و سلطنت (در ماجرای رژی) پیش می‌آید که سلطنت عقب نشینی می‌کند. از این نقطه به بعد، مذهب بیش از سلطنت در برابر نفوذ خارجی ایستادگی می‌کند: بعد از جنگ ایران و روس، سلطنت فئودالی بتدریج زیر قیمومت بیگانگان در می‌آید. امپریالیسم همچون موریانه ای بنای فرسودهٔ سلطنت مطلقه فئودالی را می‌خورد و پادشاهان آخرین سلسلهٔ قاجار، به عروسکهای بی‌اختیار در دست امپریالیستهای رقیب می‌مانند.

به هنگامی که انقلاب مشروطیت ایران جوانه می‌زند، روحانیت در مجموع از آن حمایت می‌کند. چرا که از سویی می‌خواهد قدرت خود را در برابر سلطنت افزایش بدهد، واز سوی دیگر بورژوازی تازه بدوران رسیدهٔ ایران بخشهایی از روحانیت را بطرف خود کشانیده است. در دورهٔ انقلاب

مشروطیت ، در کشورهای دیگر اسلامی‌نیز مذاهب اسلامی‌گاه و بیگاه مدافع منافع بورژوازی تازه به دوران رسیده می‌گردند . نهضت پان اسلامیسم در همین دوره گسترش می‌یابد .پان اسلامیسم در این دوره به ایدئولوژی بورژوازی‌ملل‌مسلمان در برابر تجاوز امپریالیسم و استعمار خارجی و ستم گریهای‌فئودالیسم داخلی‌تبدیل‌می‌گرددوحتی‌درپاره‌ای‌مناطق به ایدئولوژی ضداستعماری‌و ترقی خواه میهن پرستان تبدیل می‌شود . لیکن دستگاههای روحانیت‌مذاهب مختلف اسلامی ، از جمله دستگاه روحانیت شیعه ، به طور کامل از نهضت پان اسلامیسم حمایت نمی‌کنند و حتی گاهی شدیدا" در برابر آن موضع گیری می‌نمایند . قهرمانان نهضت پان اسلامیسم مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی ، شیخ محمدعبده ، محمد رشید رضا و دیگران درمیان‌مراجع تقلیدشیعه و رهبران مذاهب سنت چهره های چندان مقبولی نیستند . در جنبش مشروطیت ایران ، به واسطهٔ اینکه بورژوازی ایران ، عمدتا" خصلت‌بورژوازی تجاری را دارد ، به بدعتهای مذهبی خاص ، نیاز چندانی ندارد . بنابراین همان‌گونه که در عرصهٔ سیاست تنافر شدیدی از فئودالها ندارد ،درحوزهٔایدئولوژی نیز می‌تواند از زراد خانهٔ ایدئولوژی رسمی به نفع‌خود استفاده کند . به واسطه حمایت بخش قابل توجهی از روحانیت شیعه از انقلاب مشروطیت ، در قانون اساسی مشروطه ، حق وتو برای‌روحانیت‌درنظرگرفته‌می‌شود (اصل دوم متمم قانون اساسی‌مشروطیت) که روایت خفیفی از همین‌ولایت فقیه است که امروز روحانیت‌می‌خواهد آن را رسمیت بدهد . بدلایلی که گفته شد دستگاه روحانیت در سرتاسر این دوره و پیش از آن‌می‌تواند در میان بورژوازی و خرده بورژوازی (که نیروی اصلی‌مشروطیت‌ایران هستند) نفوذ داشته باشد . و در حالی که نظام نیمه فئودالی بر جامعه حاکم است و حکومت ، مدافع منافع زمین داران است ، بخشی‌ازروحانیت‌می‌تواند سخنگوی بورژوازی‌ملی و خرده بورژوازی باشد ، بی‌آنکه‌این‌مسئله‌موجب‌شکافی جدی در دستگاه روحانیت گردد . در جنبش مشروطیت ایران اختلافی که در درون روحانیان به وجود می‌آید ، بیش از

آنکه نشانهٔ تنافر منافع فئودالها و خرده بورژوازی باشد ، بیانگر اختلاف منافع بورژوازی تجاری و فئودالهاست. روحانیان طرفدار مشروطیت (که اکثریت بزرگی از مراجع تقلید آن روز چنین هستند) با دفاع از منافع بورژوازی ، در عین‌حال به طور ناخواسته از قدرت گیری زندگی عرفی در برابرزندگی مذهبی طرفداری می‌کنند .این شاید شگفت بنماید ، ولی حقیقتی است که مبارزه روحانیت در آن دوره بیشتر بخاطر اینکه از منافع بورژوازی ملی جوان ایران دفاع می‌کند ، مترقی است ؛نه به خاطر دفاع از منافع خاص خرده‌بورژوازی. باکودتای انگلیسی ۱۲۹۹ ، رضاخان به عنوان تجسم‌سیادت امپریالیسم انگلیس در ایران در صحنهٔ سیاست ظاهر می‌شود . هر چند در آغاز ، خود را مذهبی جلوه می‌دهد ولی بتدریج برای ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند مجبور می‌شود با دستگاه روحانیت (که یکی از موانع ایجاد چنین دولتی است) در افتد . یکی از محورهای سیاست رضاخان ، عرفی کردن زندگی است . بنابراین روحانیت بشدت واکنش‌نشان می‌دهد ولی دیکتاتور پیروز می‌گردد . سیاست عرفی سازی رژیم دیکتاتوری رضاخانی، بار دیگر روحانیت را آشکارا در برابر دولت قرار میدهد . و هر کس در برابر دولت قرار گیرد ، به مردم نزدیکتر می‌گردد . از این رو بر استقلال روحانیت درعمل افزوده می‌شودو حتی در دورهٔ رضاخانی دستگاه روحانیت تا حدی به دورهٔ پیش از صفویان نزدیک می‌شود : روحانیت ، مذهبی را رهبری می‌کندکه به‌نوعی مذهب زیر زمینی شباهت دارد . دستگاه روحانیت درمیان اقشارمردم ،بویژه‌خرده بورژوازی شهرها از اعتباری خاص برخوردار می‌شود . سقوط دیکتاتور به معنای دوران قدرت گیری مجدد روحانیت نیست : با شهریور بیست ،جنبش مردم نه در زیر لوای مذهب که بیشتر با رهبری چپ آغاز می‌گردد . نفوذ حزب توده و همراه با آن جنبش ملی کردن نفت (که به رهبری بورژوازی ملی ایران صورت می‌گیرد و وزن روحانیت در آن ،وزن‌تعیین کننده نیست) مذهب سنتی و دستگاه روحانیت را تا حدی در حالت تدافعی قرار می‌دهد . این وضع تا آغاز اصلاحات ارضی ادامه

دارد . گرچه جنبش مردم در سال ۳۲ درهم می‌شکند ، لیکن روحانیت به خاطر بقایای اعتبار و نفوذ چپ در میان مردم ، روابط نیکوبی با حکومت دارد . در سراسر دوران سلطنت خاندان پهلوی ، دورهٔ ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۹ ، دورهٔ خاصی در روابط روحانیت و حکومت است . در این دوره یا روحانیت و یا حکومت و یا هر دو با هم مورد حمله قرار می‌گیرند . بنابراین نوعی سازش، یا قرارداد عدم تعرض عملی ، در میان آنها صورت می‌گیرد . با آغاز رفورم ، این سازش عملی به هم می‌خورد و دوره جدیدی از رویارویی روحانیت و حکومت شروع می‌شود . دیکتاتوری شاه با انجام رفورم اولا " مناسبات بورژوایی را در جامعه ، مسلط می‌سازد و بنابراین به عرفی کردن شتابان زندگی اجتماعی دست می‌زند ؛ ثانیا " پایه های تسلط امپریالیسم را در جامعه نیرومندتر می‌سازد . ازاین‌رو ، روحانیت در مبارزه با دیکتاتوری شاه ، تضعیف مذهب را در پیوند با امپریالیسم امریکا می‌بیند و در نتیجه در مبارزه‌ای واحد با گسترش نفوذ امریکا و پیشروی مناسبات سرمایه داری و بنابراین پیشروی زندگی عرفی به مقابله می‌پردازد . مخالفت با رفراندوم شاه با مبارزه علیه کاپیتولاسیون جدید پیوند می‌خورد و آیت الله خمینی شعار استقلال را به شعارهای ضد دیکتاتوری اضافه می‌کند . پانزده خرداد اوج درگیری روحانیت و سلطنت است . در این مبارزه ، روحانیت شکست می‌خورد و مناسبات سرمایه‌داری وابسته به دست شاه بر ایران چیره می‌شود . نکته‌ای که در این مقطع بایستی به یادداشت ، این است که روحانیت با نفس سلطنت مخالف نیست و مبارزه روحانیت علیه بنیان سلطنت نیست ، بلکه علیه کج‌رویهای شاه است . لیکن شاه "نصیحت" روحانیت را نمی‌پذیرد و نمی‌توانست بپذیرد . در آن هنگام پذیرفتن "نصیحت" روحانیت عملا " به‌معنای تقویت نیروی چپ بود . شاه این را بهتر از روحانیت درک می‌کرد ؛ چرا که شاه دست نشانده امریکاست و امریکا با تکیه بر تجربهٔ جهانی خود می‌داند که رفورم و متلاشی ساختن مناسبات فئودالی می‌تواند سلطهٔ او را در این منطقه استحکام بدهد . بعد از پانزده خرداد روحانیت مبارززیر

رهبری آیت الله خمینی قرار می‌گیرد ، ولی دستگاه روحانیت در مجموع ، سکوت می‌کند ؛ سکوتی‌که هر چند بیانگر نارضایی است ، ولی در عین حال نشانی‌از تحمل نیز هست . نفوذ روحانیت مبارز با تبعید آیت الله خمینی رو به کاستی می‌گذارد و در واقع از دستگاه روحانیت رسمی حذف می‌شود .

در دورهٔ پانزده سالهٔ میان قیام پانزدهم خرداد و انقلاب ۵۷ ، روابط‌روحانیت ، باحکومت‌دوستانه نیست ، ولی خصمانه هم نیست . مراجع بزرگ روحانیت (منهای آیت الله خمینی) بنحوی کج دار و مریز گسترش سرمایهٔ وابسته و عواقب سیاسی واجتماعی آن را تحمل می‌کنند . پاره‌ای در جهت بازسازی دستگاه روحانیت‌وانطباق‌بیشتر مذهب با جامعهٔ سرمایه داری حرکت‌می‌کنند . در این دورهٔ پانزده ساله ، نه روحانیت بلکه خرده بورژوازی سنتی‌است‌که‌به‌مبارزه‌با دیکتاتوری سرمایهٔ وابسته ادامه می‌دهد . مبارزه خرده بورژوازی سنتی با دیکتاتوری سرمایهٔ وابسته قطع نمی‌شود و ونمی‌توانست‌قطع بشود . وازآنجاکه‌ایدئولوژی‌غالب خرده بورژوازی سنتی ، مذهب است ، بنابراین می‌توان دید که مذهب مبارز با روحانیت رسمی فاصله می‌گیرد . بعد از پانزده خرداد است که نفوذ آیت الله طالقانی و مهندس‌بازرگان‌حتی‌درمیان‌طلاب جوان دستگاه روحانیت مشاهده می‌گردد . ولی یورش سرمایهٔ وابسته آنچنان شدت یافته و خرده بورژوازی سنتی آنچنان در زیر ضربات مرگبار قرار گرفته است که تعبیرهای ملایم جریان طالقانی‌ـبازرگان‌نمی‌تواندااورارضاءکند . بورژوازی ملی ، صحنهٔ مبارزهٔ موثر را رها می‌سازد و خرده بورژوازی سنتی ، در تنهایی خود بناگزیر به سوی اعماق دست دراز میکند . در هم شکستن آیندهٔ خرده بورزواز ی سنتی ، او را بشدت رادیکالیزه می‌کند و اینک خرده بورژوازی سنتی سرنوشت خود را با سرنوشت توده های اعماق (طبقه کارگر و دهقانان‌ـ تهیدست) شبیه می‌بیند . تجسم ایدئولوژی خرده بورژوازی سنتی زخم خورده و خشماگین این دوره را می‌توان بهتر از همه درجهان بینی مجاهدین خلق‌مشاهده کرد : صریح ترین اعتراف خرده‌بورژوازی سنتی

ایران به حقانیت جامعهٔ بی‌طبقه. آموزشهای دموکراتیک‌و انقلابی مبارزان مذهبی با دستگاه روحانیت فاصله می‌گیرد. و روحانیت که پاسدارجزمهای‌مذهبی‌است‌و موجودیت تاریخی خود را مدیون این‌پاسداری است، در برابر دموکراتیسم مذهب مبارز موضع گیری می‌کند. از میان روحانیان برجسته، فقط‌آیت الله طالقانی به طور صریح ازمجاهدین خلق و ازمذهب مبارز تحت رهبری افراد غیر روحانی حمایت می‌کند. ولی می دانیم که آیت الله طالقانی از رهبران طراز اول دستگاه روحانیت نیست. نمونهٔ‌برخورددستگاه‌رسمی روحانیت با دکتر شریعتی شاهد این مدعاست: شریعتی به‌اندازهٔ مجاهدین خلق به تفکر انقلابی نزدیک نمی‌شود و حتی در برابر ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا آشکارا موضع گیری می‌کند. با این وجود آموزشهای او از طرف دستگاه روحانیت بدعت تلقی می‌گردد و در مواردی‌به‌طور صریح محکوم می‌گردد. (۱۱) در بخش عمدهٔ دورهٔ پانزده ساله‌رهبری مذهب مبارزه، عمدتا" در دست افراد غیر روحانی است. اگر آیت الله شریعتمداری و آیه الله طالقانی را تجسم دو جریان در انطباق مذهب با جامعهٔ‌بعد از رفرم بدانیم، راه خطا نرفته‌ایم: اولی نمایندهٔ تلاشی‌است‌برای‌انطباق‌مذهب با منافع سرمایهٔ متوسط و دومی‌تجسم تلاشی است‌برای‌انطباق‌مذهب‌با‌منافع خرده بورژوازی زیر ضربه. لیکن اگرآیت‌ـ الله‌شریعتمداری‌نمایندهٔ‌یک‌تلاش‌موفق باشد، آیت الله طالقانی نمایندهٔ یک شکست نسبی است: خرده بورژوازی خشماگین در مبارزه با سرمایه وابسته‌به روشهایی می‌گراید که هیچ یک از روحانیان، قدرت انعطاف کافی برای‌همگامی با او را ندارند. و بدین ترتیب است که آیت الله طالقانی و همهٔ روحانیان مترقی دیگر، در نیمهٔ دوم دههٔ چهل و نیمهٔ اول دههٔ پنجاه، بیشتر دنباله روان مبارزهٔ مذهب‌مترقی‌هستند، نه پیشگامان آن.

لیکن وجود دیکتاتوری اختناقی و فقدان تجربهٔ بسیج توده‌ای در میان مبارزان‌مذهبی، به‌رهبری‌غیر روحانی مذهب مبارز، امکان سازماندهی توده‌ای و زیر زمینی خرده بورژوازی سنتی را نمی‌دهد. مذهب مبارز در

این دوره نمی‌تواند سیستم ایدئولوژیک خود را صیقل دهد و به تبلیغ و ترویج آن بپردازد. (گرچه تلاشهای شریعتی در این مورد تاحدی قابل توجه است). بنابراین نمی‌تواند بنحوی سازمان یافته میان بینش خود و بینش دستگاه روحانیت مرز بندی کند. (۱۲) و بدین سان هر چند خرده بورژوازی‌سنتی‌در دورهٔ پانزده ساله، تقریبا " مستقل از دستگاه روحانیت با دیکتاتوری سرمایهٔ وابسته به مبارزه پرداخته‌لیکن دستگاه روحانیت را فراموش نکرده است. در این میان نفوذ آیت الله خمینی، هر چند در دستگاه روحانیت رو به کاستی‌گذاشته، ولی در میان طلاب جوان هرگز فراموش‌نگشته‌است. او در میان مراجع تقلید، کسی است که حتی در برابر **واقعیتهای** جامعهٔ‌سرمایه‌داری‌تسلیم نمی‌شود. و در هر حال تجسم پیوندی است که خرده بورژوازی‌سنتی را به دستگاه روحانیت متصل می‌کند. و این پیوند هر چند در دورهٔ پانزده ساله رو به سستی گذاشته ولیکن هرگز پاره نشده است. و اوج گیری جدید انقلابی در نیمه دوم دههٔ پنجاه، نفوذ آیت الله خمینی را در میان خرده بورژوازی سنتی، نخست بتدریج و بعد به‌شکلی‌ناگهانی‌و جهشی استحکام می‌بخشد. با اوج گیری مبارزهٔ انقلابی، آیت‌الله‌خمینی دوباره ظاهر می‌گردد. خرده بورژوازی ایران و همراه با آن مردم‌ایران‌که‌خاطرهٔ‌پانزده‌خرداد ۴۲ را فراموش نکرده‌اند، از نیرو گرفتن، قدرت آیت الله خمینی در دستگاه روحانیت استقبال می‌کنند. ضعفهایی که مذهب مبارز، تحت رهبری غیر روحانیان در سازماندهی‌دوارد و فقدان ایدئولوژی روشن توده‌گیر، به او این امکان را نمی‌دهد که حرکت انقلابی مردم‌رادریک مبارزهٔ وسیع توده‌ای در سرتاسر کشور سازمان بدهد ورهبری کند. (۱۳) دستگاه‌روحانیت‌که‌اینک‌بااوج‌گیری مبارزه به‌زیر رهبری بی‌منازع آیت الله خمینی در آمده است، تنها سازماندهی است که توانایی هدایت این مبارزه را دارد. اینکه دستگاه روحانیت تنها سازمانی است که می‌تواند جنبش توده‌ای‌رارهبری کند، از لحاظی به خاطر وجود دیکتاتوری اختناقی طولانی‌است. درواقع این دیکتاتوری شاه است که فقط به دستگاه روحانیت

(تنها دستگاه غیر دولتی مجاز و موجود) امکان رهبری مبارزهٔ مردم را می‌دهد. وجنبش انقلابی مردم که (خرده بورژوازی در اوایل، نقش تعیین کننده‌درآن‌دارد) به‌سوی‌تنها سازمان موجود می‌گراید و بدین سان رهبری جنبش به دست روحانیت می‌افتد. تردیدی نیست که استحکام موقعیت آیت‌الله خمینی در این میان، نقش تعیین کننده‌ای دارد: او تنهامرجعی است که نه تنها در سطح سیاست به شکلی قاطع با دیکتاتوری در می‌افتد، بلکه‌در سطح ایدئولوژی نیز از یک حکومت اسلامی دفاع می‌کند. این ایدئولوژی‌منسجم سنتی در سازمان دادن مجدد دستگاه روحانیت نقش مهمی دارد: روحانیت‌این بار، نه به عنوان حامی مبارزهٔ مردم، بلکه به **عنوان مدعی حکومت** با دیکتاتوری در می‌افتد. دستگاه روحانیت اگر در پانزده خرداد از شخص شاه انتقاد می‌کند، اینک حکومت سلطنتی را مورد تعرض قرار می‌دهد و خواهان حکومت الهی است. خلاصه اینکه هژمونی‌خرده بورژوازی در جنبش انقلابی مردم، ناتوانی‌چپ انقلابی و جنبش کمونیستی در هدایت مبارزه، ناتوانی مذهب مبارز تحت رهبری غیر روحانیان، در هدایت جنبش مردم در مقیاسی وسیع و توده‌ای، امکانات سازماندهی ـ وسیع دستگاه روحانیت در جامعه، قاطعیت سیاسی آیت الله خمینی در مبارزه‌بارژیم شاه‌و سابقهٔ درخشان مبارزه‌او در دورهٔ رفورم، و ایدئولوژی منسجم سنتی او که حکومت اسلامی را بی‌قید و شرط در برابر حکومت شاه قرارمی‌دهد، عواملی هستند که دستگاه روحانیت‌را تقریبا " به طور دربست تحت رهبری او، به سوی مبارزه با دیکتاتوری و هدایت مبارزات مردم و قبضهٔ حکومت پیش می‌رانند.

در دورهٔ انقلاب، رهبری خمینی موجب می‌شود که کارکرد اجتماعی مذهب‌معکوس عمل کند: مذهب نه تنها مشروعیت نظام را تأئید نمی‌کند، بلکه درست عکس آن، یعنی غیر مشروع بودن نظام را تبلیغ می‌نماید. بنابراین، همهٔ نیروهای‌مردم با دست بازتر با حکومت سلطنتی‌درمی‌افتندوحتی بسیاری از نیروهای اقشار بالا "بناگزیر ازحکومت سلطنتی فاصله

می‌گیرند؛ و دستگاه روحانیت یکپارچه‌تر میشود. لیکن بعد از قیام که حکومت بدست روحانیت افتاده است، هر چند روحانیت به کاست حکومتی تبدیل می‌گردد، و لیکن منافع اقشار مختلف نمیتواند در درون آن انعکاس نیابد. ما کوشیدیم توضیح بدهیم که روحانیت، سازمان‌ارگانیک خرده بورژوازی سنتی نیست، بلکه پیوندهایی با آن دارد و اینک بایستی وضعیت دستگاه روحانیت را در شرایط جدید بررسی کنیم:

اکنون دستگاه روحانیت زیر رهبری آیت الله خمینی است. این رهبری برحکومت الهی تأکید داردودر این "حکومت الهی" زمامداران واقعی، بایستی روحانیان باشند.

روحانیان، صرفنظر از اینکه در مبارزات گذشتهٔ ضد دیکتاتوری چقدر سهیم بوده‌اند، صرفا" به دلیل روحانی بودن، با اشخاص عادی فرق دارند: نمونه‌شاخص آن دادگاههای ویژه برای رسیدگی به‌جرایم روحانیان است، شورای رهبری و شورای نگهبان، که اینک مجلس خبرگان، تدارک می‌بینند، اهرمهای واقعی حکومت را در دست فقها قرار می‌دهد. اینک شورای انقلاب‌اسلامی، به طور عمده در دست روحانیت است‌واین شورادر وزارتخانه های حساس ناظرانی نیز گمارده است. ترکیب مجلس خبرگان نشانگرقدرت و از آن بالاتر، سلطه طلبی روحانیت است. بخش عمدهٔ دستگاه روحانیت با رهبری آیت الله‌خمینی مخالفتی ندارد. بنابراین می‌توان‌گفت‌که‌دستگاه‌روحانیت‌ازمواضع آیت الله خمینی پشتیبانی می‌کند. دستگاه روحانیت با طرح حکومت فقها از جامعهٔ سنتی دفاع می‌کند. و از این‌لحاظموردپشتیبانی خرده بورژوازی سنتی است. لیکن محرکهای خرده بورژوازی‌سنتی‌و دستگاه روحانیت در گرایش به جامعه سنتی یکسان نیست: خرده بورژوازی سنتی در گرایش به جامعهٔ سنتی، نابودی سرمایه داری را می‌طلبد و خواهان تولید کوچک مستقل است. خرده بوروژازی سنتی با سنت گرایی خود، نظام بهره‌کشی موجود را محکوم می‌کند، و هر چند

نظام آرمانی‌اش به‌حدکافی مه‌آلود است ولیکن در مجموع نوعی سوسیالیسم خرده بورژوایی را تداعی می‌کند. در حالی که روحانیت نه تنها محرک نیرومندی در نابودسازی بهره کشی طبقاتی ندارد، بلکه اکنون که به قدرت رسیده است، واقع بینتر از خرده بورژوازی به اقتصاد می‌نگرد. روحانیت ازسرمایه‌داری، به خاطراینکه زندگی عرفی را گسترش می‌دهد، نفرت دارد. ولی از بهره کشی طبقاتی متنفرنیست. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، دستگاه روحانیت شیعه، از دوره صفویان به این سو، دستگاه مذهب رسمی در یک‌کشور فئودالی بوده است. و تازه پیش از آن نیز دستگاه روحانیت شیعه، نظام طبقاتی را هرگز محکوم نساخته بود. روحانیت در پی آن است که خصلت عرفی زندگی سرمایه داری را دور بیندازد و آن را در خدمت "حکومت الهی" خود بگیرد. در حالی که خرده بورژوازی سنتی می‌خواهد خصلت تجاوزی سرمایه داری را نسبت به تولید کوچک از میان بردارد و بنا براین او دیگر سرمایه‌داری نمی‌خواهد. خصلت اتوپیایی روحانیت در مخالفتش با زندگی عرفی در یک جامعهٔ سرمایه داری متجلی می‌شود، و خصلت اتوپیایی خرده بورژوازی سنتی در مخالفتش با بهره کشی و تجاوز-کاری نظام سرمایه داری در یک جامعهٔ سرمایه داری، صرفنظر ازاینکه روحانیت به معنای دقیق کلمه دستگاه ایدئولوژیک و سازمان‌رهبری کنندهٔ خرده بورژوازی نیست، تفاوت منافع ایندو مخصوصا" بعد ازانقلاب آشکارتر شده‌است. خرده بورژوازی بعد از قیام هر چند در صحنهٔ سیاست به طور فعال وارد شده است و پاره‌ای از رجال خرده بورژوازی سنتی، که دقیقا "سخنگوی منافع آن هستند، پست‌های مهم دولتی به دست آورده‌اند، لیکن خرده بورژوازی سنتی نتوانسته است از حد یک قشر حمایت کننده فراتر برود. چرخ اقتصاد کشور و چرخ حاکمیت کاملا" به مراد او نمی‌چرخد و نمی‌تواند بچرخد. در حالی که دستگاه روحانیت اهرمهای اصلی دولت را به چنگ آورده است و به یک دستگاه حکومت کننده تبدیل شده است. روحانیت به عنوان یک "کاست حکومتی" (۱۴) نمی‌تواند دستگاه حاکمیت

سرمایه داری را درهم شکند. و اگر در جایی دستگاه حاکمیت سرمایه داری دچار اختلالاتی می‌گردد، ناشی از مخالفت روحانیت با دستگاه حاکمیت و ماشین دولتی سرمایه داری نیست، بلکه ناشی از ناتوانی ها و اختلالات درون دستگاه روحانیت است.

دربالااشاره‌شدکه دستگاه روحانیت شیعه مختصاتی دارد که روحانیت مذاهب دیگر اسلامی‌ندارند: مرجعیت شیعه به دلایل تاریخی که در بالا به شکلی فشرده بیان گردید، مجال آن نیافته است که به یک دستگاه تک مرکزی منظم و منضبط تبدیل شود. دستگاه روحانیت شیعه هنوز آمادگی سازمانی لازم برای بیان ارادهٔ واحد سیاسی را فاقد است، ولی اکنون که قدرت دولتی را به چنگ آورده است نمی‌تواند به تجدید سازمان درونی خودبی‌اعتنا باشد. بدعتهای بزرگی باید گذاشته شود. روحانیت بایستی خودرابرای ادارهٔ یک حکومت زمینی، آن هم در دنیای پیچیدهٔ سرمایه‌داری و در درهٔ گناه زندگی عرفی، آماده سازد. آیا مجال کافی و توان لازم برای انجام این کار دارد؟ از هم اکنون نمی‌توان نظری قاطع دراین مورد داشت. ولیکن هم اینک روشن است که تلاش برای تجدید سازمان درونی آغاز شده است، یکی از بزرگترین بدعتهای‌لازم برای این تجدید سازمان، عدول آشکار روحانیت از موضع هزار و سیصد سالهٔ تشیع دربارهٔ مفهوم "اولی الامر" است، که اینک با نام "ولایت فقیه" از طرف "مجلس خبرگان "عملی‌می‌گردد. (۱۵) "شورای‌رهبری" و "شورای نگهبان" تصویبی مجلس خبرگان، مستلزم یک دستگاه تک مرکزی است و برای ایجاد این دستگاه‌تک‌مرکزی، بایستی مبارزات حادی در درون خود روحانیت صورت بگیرد، حرکت به سوی این دستگاه تک مرکزی، مشکلات متعددی دارد که یکی از آنها درافتادن با سنت و جزمهای آیینی مذهب شیعه است. از آن گذشته اختلاف منافع بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی جدید از یک سو وخرده بورژوازی سنتی از سوی دیگر ــ که اینک بر سر رابطهٔ زندگی عرفی و مقررات مذهبی درگرفته است ــ درتضادهای درون دستگاه روحانیت باز

تاب پیدا می‌کند. درحالی‌که بورژوازی لیبرال و بخشهایی از خرده بورژوازی جدید، خواهان انطباق کامل مذهب با الزامات زندگی جامعه سرمایه‌داری هستند، خرده بورژوازی سنتی می‌خواهدبا دست آسمانی مذهب شهر گناه سرمایه را ــ که در آن هستی خود را از دست داده است ــ به "ستونهای نمک" تبدیل کند (۱۶). نحوهٔ برخورد بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی سنتی با آیین‌های مذهبی، اختلاف پرتستانیسم و کاتولیسیسم را در دنیای مسیحیت تداعی می‌کند. همان گونه که در آنجا اقشار سنتی از آئین کاتولیک پشتیبانی و تبعیت می‌کردندو بورژوازی (آن ز مان) از آئین پروتستان. در اینجا نیز خرده بورژوازی مذهب سنتی را می‌خواهد و بورژوازی لیبرال با پرتستانیسم خاص خود، می‌خواهد از چنگ مزاحمتهای مذهب خلاص شود. ولی همان گونه که گفتیم سنت گرایی روحانیت و خرده بورژوازی محتوای اجتماعی یکسانی ندارد. مثلا "در کشوری مانند برزیل و یا ایرلند، کاتولیکهای تهیدست و خانه خراب اختلال کاتولیسیسم و پرتستانیسم را به شیوهٔ پاپ ارزیابی نمی‌کنند. هم اکنون اگر در بعضی از کشورها اقشار پایین خانه خراب، مذهب کاتولیک را بهتر از مذهب پروتستان ازریابی می‌کنند، این به معنای روی آوردن آنها به دربار واتیکان نیست. و به‌یاد بیاوریم که اگر دربار واتیکان دیگر حکومت زمینی خود را از دست داده است، دستگاه روحانیت شیعه درکشور ما، تازه به حکومت زمینی دست یافته است. و طبیعی است که اگر **بتواند** به شرکت مستقیم خود در دولت ادامه بدهد، دیگر **نمی‌تواند** باستمدیدگان و **لگدمال** شدگان زبان مشترکی داشته باشد. و فاصله‌اش با ستمدیدگان سنت گرا حتی بیشتر از فاصله واتیکان از کاتولیکهای تهیدست و عاصی خواهد بود. روحانیت شیعه برای حکومت کردن ساخته نشده است. در حالیکه اینک می‌خواهد حکومت کند. پس باید بخش اعظم سنت‌های مذهبی خودرا، که به واسطه "امتناع گرایی" خاص تشیع شکل گرفته اند، کنار بگذارد. و شاید این ریشخند تاریخ است که بورژوازی لیبرال (که خواهان انطباق کامل مذهب تشیع با جامعه سرمایه

داری است) بیش از خرده بورژوازی سنتی (که خواهان درگیری مذهب با جامعه‌سرمایه‌داری‌است) مدافع سنتهای ویژه دستگاه روحانیت شیعه گردید. است. در این‌میان خود روحانیت نه به شیوهٔ بورژوازی لیبرال می‌خواهد از سنت های گذشتهٔ خود دفاع کند؛ چرا که دیگر یک کاست حکومتی است و آرزو دارد که همچنان کاست حکومتی باقی بماند. و نه بشیوهٔ خرده بورژوازی‌سنتی می‌خواهد با جامعهٔ سرمایه داری دربیفتد؛ چرا که یک کاست حکومتی است و آرزو دارد در یک جامعهٔ سرمایه داری همچنان به عنوان کاست حکومتی باقی بماند. می‌دانیم که خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال هر دو در درون این کاست حکومتی قدرت نفوذی دارند، و هر دو می‌خواهند آن را به سوی منافع خود بکشانند. در این صورت سرنوشت دستگاه‌روحانیت‌وسرنوشت تجدید سازمان آن چگونه خواهد شد؟ تردیدی نیست‌که‌روحانیت‌به عنوان یک دستگاه مذهبی سنت گرا به خرده بورژوازی نزدیکتر است و از این رو گسستن پیوندهای این دو، مشکل تر خواهد بود و مدت زمان بیشتری خواهد کشید. روحانیت نفوذ و اعتبار توده‌ای خود رامدیون‌خرده‌بورژوازی‌سنتی‌است‌واز این رو نمی‌تواند نسبت به خواستهای آن بی‌اعتنا بماند. ولی از سوی دیگر روحانیت اینک قدرت سیاسی را در دست گرفته است و نمی‌تواند پایه های این قدرت را درهم بریزد: قدرت سیاسی در ایران اگر برای درهم شکستن سرمایهٔ بزرگ نباشد، بناگزیر در طول زمان برای تجدید سازمان آن خواهد بود. پس روحانیت به عنوان یک کاست حکومتی، مسئول سامان دادن به وضع آشفتهٔ اقتصاد سرمایه داری خواهد بود و از این لحاظ وحدت منافع بیشتری با بورژوازی متوسط دارد. خرده بورژوازی‌دیگر نمی‌تواند منافع خود را از طریق روحانیت بیان کند، بلکه بایستی از طریق جریانهای مذهبی غیر روحانی‌خود را سازمان بدهد. فقدان سازمان وایدئولوژی انسجام یافته جریانهای خرده بورژوازی مذهبی، درآستانه‌انقلاب، روحانیت را نیرومندتر ساخت و همه جریانهای مذهبی غیر روحانی را زیر سلطهٔ روحانیت درآورد. و روحانیت با بهره

برداری‌ازنفوذسازمانی‌واعتبارتوده‌ای‌خودیک‌نهضت "ضد اصلاحات" (۱۷) راآغازکرد. و هر نوع تفسیر غیر رسمی از آیین های سنتی تشیع را محکوم ساخت؛ و اینک می‌توان آشکارا شاهد یک دوره "ضد اصلاحات" بود. ولی آیا "ضداصلاحات" روحانیت خواهد توانست موفق باشد؟ به احتمال قوی جواب منفی است و هم اکنون جریانهای مذهبی خرده بورژوایی رهبری روحانیت را طرد می‌کنند و به سوی مرز بندی روشن‌تری می‌گرایند.

روحانیت به‌عنوان‌یک کاست حکومتی ناگزیر است از منافع خاص خود دفاع‌کند و درمقابل‌گروههای فشار خارجی، وحدت‌خود را نگه دارد. لیکن وحدت‌روحانیت جز از طریق نفی مراکز متعدد در درون خود امکان ناپذیر است. با مراکز متعدد نمی‌توان قدرت رانگاه داشت و از منافع خاص کاست حکومتی پاسداری‌کرد. برای‌ایجادیک دستگاه تک مرکزی بایستی از گروههای فشار بیرونی فاصله گرفت: خواستهای بورژوازی متوسط ــ که می‌خواهد از روحانیت تنها به عنوان دکور استفاده کند و قدرت‌اصلی را خود، در دست بگیرد ــ برای دستگاه‌روحانیت قابل پذیرش نیست. لیکن خواستهای خرده بورژوازی سنتی نیز برای روحانیت غیر قابل پذیرش است. تن دادن به خواستهای خرده بورژوازی سنتی به معنای در افتادن با کارکرد اقتصاد مسلطبر جامعه است و روحانیت، حتی اگربخواهد (که البته درخواستن او حتما" باید تردید داشت) نمی‌تواند با این اقتصاد در بیفتد. از این رو، طبیعی‌ترین‌راه‌برای‌دستگاه‌روحانیت این است که **تا حدی** خود راباالزامات جامعهٔ بورژوایی انطباق دهد و یک دستگاه تک مرکزی ایجادکند. دستگاه تک‌مرکزی‌ضرورتا" مشرف برمنافع گروههای اجتماعی بیرونی خواهد بود و دیگرنمی‌تواند نسبت به‌منافع آنها حساسیت خاصی نشان بدهد. روحانیت بایستی‌از سنت گرایی، آن چـــیزی را نگه دارد که مخل کارکرد سرمایه نیست. واین به معنای دوری از خرده بورژوازی سنتی و حتی فاصله گرفتن با بورژوازی متوسط (لیبرال) ونزدیکی با سرمایهٔ‌بزرگ است. این به معنای آشتی کادرهای‌روحانیت با فرهنگ سرمایه داری است. درآن‌صورت روحانیت

از میان خود دولتمردانی بیرون خواهد داد که مذهب و حکومت را آشتی دهند و یکپارچگی آسمان و زمین را تضمین کنند. آیاچنین امکانی برای روحانیت، یک امکان واقعی است؟ اگر عوامل دیگر ثابت بمانند، جواب مثبت است. عوامل دیگرکدامند؟ بحران اقتصادی اگر عمق پیدا کند و حکومت نتواند آنرا مهار کند و یا دست کم آهنگ و ابعاد آن را تخفیف بدهد، بناگزیر، همه چیز به هم خواهد ریخت و مبارزهٔ توده ها، که هم اکنون سرخوردگی شان خود را نشان می دهد، اعتلا خواهد گرفت و روحانیت نخواهد توانست حکومت را در چنگ خود نگه دارد. ایجاد مرکزیت واحد در دستگاه روحانیت فقط از طریق واقع بینی امکان پذیر است. روحانیت نه تنها با این واقع بینی، مسئولیت خود را در قبال سرمایه داری باز می یابد، بلکه در می یابد که بیش از حد نباید روی سنت گرایی خود تکیه کند. در صورتی که روحانیت بتواند مرکزیت واحد ایجاد کند و سلطهٔ سرمایه را تجدید سازمان بدهد، شکل دیگری مطرح خواهد شد: مذهب، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، در هر جامعهٔ طبقاتی بجای آنکه دستگاه حکومتی باشد، دستگاه ایدئولوژیک دولت است و بنابراین بایستی تاحدی از دستگاه‌های سرکوب دولت فاصله داشته باشد. در غیر این صورت درکارکرد اجتماعی آن اختلال ایجاد خواهد شد. آیا دستگاه روحانیت شیعه، با تجدید سازمان خود به سوی این اختلال درکارکرد اجتماعی مذهب پیش نمی‌رود؟ این چیزی است که از مقیاس این نوشته خارج است و پرداختن به آن، ما را از هدف اصلی مان باز می‌دارد. لیکن یک نکته را در این مورد نمی‌توان نادیده گرفت: بورژوازی از این چشم انداز بشدت نگران است و نمی‌خواهد نفوذ مذهب از این طریق برای همیشه فرو بریزد. بورژوازی بهتر از روحانیت این حقیقت را درک می‌کند که در جامعهٔ سرمایه داری نمی‌توان "شهروندی آزاد سیاسی" را نقض کرد. سرمایه بر "آزادی سیاسی" وانقیاد اقتصادی کارگران استوار است. تضادهای بورژوازی متوسطو روحانیت را در بحثهای مربوط به "ولایت‌فقیه" در این رابطه می‌توان درک کرد.

روحانیت به دلیل دوری از قدرت در گذشته و به دلیل سنت گرایی نمی ـ تواند واقعیتهای جامعهٔ سرمایه داری را بخوبی بورژوازی درک کند. ولی نمی‌توان انکار کرد که به سوی واقع بینی سیاسی حرکت می‌کند، هر چند ممکن است آهنگ حرکتش با الزامات جامعهٔ سرمایه داری متناسب نباشد. در هشت ماه گذشته، روحانیت اقتصاد را به دست بورژوازی متوسط سپرده بود و از این طریق نشان می‌داد که قصد ندارد تجربیات آزمایشگاهی روی اقتصاد پیاده کند. و در واقع حوزهٔ اقتصاد را حوزهٔ مقدس می‌شمرد که هر وقت مجبور به مداخله می‌گردید، بقصد سامان دادن وحمایت ازکارکرد آن بود. در این هشت ماه گذشته، روحانیت هرچند به ظاهر از سیاست "گام به گام" بورژوازی متوسط انتقاد می‌کرد، ولی مخالفتی بنیادی با آن نداشت. روحانیت هرگز کارکرد سرمایه را به قصد حمایت از طبقات فرودست اجتماعی مختل نخواهد کرد؛ و اگر در عمل چنین اختلالی پیش بیاید، ناشی از ناتوانی روحانیت در ادارهٔ جامعهٔ سرمایه داری و عدم انطباق او با الزامات جامعه سرمایه داری خواهد بود، نه از خصلت و عمل انقلابی و حتی ترقی خواهانهٔ او.

باتوجه به مطالبی که در بالا گذشت، از نظر ما، روحانیت یک "کاست حکومتی" است. چرا "کاست"؟ به دلیل اینکه منافع روحانیت با منافع هیچکدام از گروههای اجتماعی **کاملا** " انطباق ندارد. در بالا نسبتا " مفصل توضیح دادیم که خرده بورژوازی نمی‌تواند منافع خود را **تماما** " از طریق روحانیت بیان کند. و گفتیم که فاصله این دو مخصوصا " بعد از قیام، بیشتر می‌شود. به دلیل اینکه روحانیت به حکومت یک کشور سرمایه داری دست یافته است و نمی‌خواهد آن را در هم بریزد و چون حکومت را در دست دارد با مسوءولیتی به مراتب بیشتر از خرده بورژوازی سنتی با مناسبات تولید مسلط جامعه برخورد می‌کند. روحانیت صخرهٔ یکپارچه‌ای نیست و حتی در بالا اشاره شد که کانالهای نفوذی بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی سنتی در سطح بالا دستگاه روحانیت موجب تلاطم ها و تضادهای شدیدی

می‌گردد . ولی از این نکته نباید غفلت بشود که هیچ یک از مراجع تقلید ، خواهان کاهش نفوذ روحانیت نیستند ، بلکه خواهان نزدیکی بیشتر روحانیت به‌این یا آن گروه اجتماعی می باشند و منشاء اختلافات در اینجاست . بعلاوه ازاین نکته نیز نباید غفلت کرد که روحانیت ، حکومت خود را مدیون رهبری آیت الله خمینی و دیدگاههای خاص او دربارهٔ دولت و حاکمیت است . و از این رو رهبری آیت الله خمینی به‌آسانی نمی‌تواند در درون دستگاه روحانیت مورد تردید قرار گیرد : تضعیف رهبری آیت الله خمینی به معنای تضعیف وزن سیاسی روحانیت نیز هست . و تک‌تک افراد روحانی بهتر از هر کس دیگر ، این حقیقت حیاتی را در می‌یابند . روحانیت نمی‌تواند از زیر آجر طلایی که برسرش می‌افتد ، خود را کنار بکشد . در اینجا نیز دیالکتیک ماتریالیستی بهتر از همهٔ آرمانهای مه آلود قانونمندیها را توضیح می‌دهد . روحانیت را "کاست حکومتی" می‌نامیم . چرا که علاوه بر اختلاف منافعی که با گروههای اجتماعی دیگر دارد ، خود نیز بیش از همه روی تمایزات خود با دیگران تکیه می‌کند . ماجرای مجلس خبرگان ، و "ولایت فقیه" تأکید روحانیت را برهویت خاص خود نشان می‌دهد . روحانیت باطرح ولایت فقـ ـه در عمل ، که حتی در حرف ، حاکمیت مردم را انکار می‌کند وبا قرار دادن حاکمیت خداوند در برابر حاکمیت مردم ، خود را بر انگیخته از جانب آسمان می‌داند ونوعی حکومت مطلقهٔ از آن فقهاء را به نام جمهوری اسلامی ، بر مردم تحمیل می‌کند . همین تأکید روحانیت بر هویت خویش ، همه گروههای اجتماعی را در برابر او قرار می‌دهد . از آنجا که همه در برابر روحانیت قرار می‌گیرند ، پس بایستی بر عینیت این تمایز دقیق شویم ، و آن را به عنوان یک واقعیت بپذیریم . ولی از آنجا که **همهٔ** گروههای اجتماعی نمی‌توانند نسبت به حکومت ، موضع یکسانی داشته باشند و حتی غالبا" مواضع آنها ، متناقض و متضاد همدیگر است ، پس بایستی موضع و مقصد هر کدام از این رویارویی ها را دریابیم مخصوصا" دراین‌مورد بایستی دقت کنیم که جامعه به روحانی و غیر روحانی تقسیم نمی‌شود ،همچنانکـه

به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم نمی‌گردد؟ جامعه فقط به طبقات تقسیم می‌شود. و اگر مرز بندیهای سطحی دیگر، این مرز بندی اساسی و دیرپارا گاهی مه آلود می‌کنند، بی‌آنکه این مرزبندیهای سطحی را ملاک تحلیل خود قرار بدهیم، بایستی ریشه های پیدایش آنها را توضیح دهیم. و از این طریق بتوانیم پایه ای بودن مرزبندی اصلی را اثبات کنیم.

روحانیت، در گذشته دستگاه ایدئولوژیک جامعهٔ فئودالی بوده است، درآغاز مشروطیت، بخش اعظم آن بیانگر منافع بورژوازی تجاری و ملی ایران گردید و بنابراین بعد از مشروطیت دستگاه ایدئولوژیک یک جامعه نیمه فئودال گردید: در حالی که از منافع بورژوازی **تجاری** و ملی دفاع می‌کرد، با منافع فئودالها در نیفتاد. آشتی تاریخی بورژوازی تجاری و فئودالها را در چهره روحانیت این دوره می‌توان مشاهده کرد. با روی کار آمدن دیکتاتوری پهلوی، روحانیت از حکومت فاصله گرفت: تسلط خاندان پهلوی در آغاز (در دورهٔ رضاخان)، قدرت روحانیت را به منظور ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند در دست امپریالیسم خارجی محدود می‌ساخت و در دورهٔ دوم با مسلط ساختن مناسبات سرمایه داری، زندگی سنتی را درهم می‌ریخت و بنابراین پایگاههای اجتماعی روحانیت را نابود می‌کرد. در فاصله دو دیکتاتوری خاندان پهلوی " (فترت میان سالهای ۲۰ تا ۳۹) روحانیت به واسطهٔ نفوذ چپ و نبودن حملهٔ اساسی از طرف حکومت، روابط نیکویی با دولت داشت و بعد از رفورم ارضی، بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی گردید. ولی بخشی از آن همچنان از منافع بورژوازی متوسط (بورژوازی ملی دیروز) حمایت می‌کرد و می‌خواست مذهب را با جامعهٔ جدید انطباق دهد و رفورمهای لیبرالی در حکومت انجام دهد. با آغاز قیام، آن بخش از روحانیت که سنت گراتر بوده و پیوندهای نزدیکتر با خرده بورژوازی سنتی داشت، رهبری دستگاه روحانیت را به دست گرفت و جنبش مردم را علیه سلطنت شاه هدایت کرد. و اینک که از برکت این رهبری قدرت را به دست گرفته است باید

شاهد فاصله گیری آن با خرده بورژوازی سنتی باشیم و حتی دلایل عینی نزدیکی آن را به بورژوازی انحصاری دریابیم و چشم انداز پیوندهای محتمل آن دو را در آیندهٔ نزدیک ترسیم کنیم.

قصد ما از تکرار و تأکید این نکات، اثبات این حقیقت است که دستگاه روحانیت نمی‌تواند پیوند ناگسستنی با خرده بورژوازی سنتی داشته باشد. کاست حکومتی عینا" به معنای طبقهٔ مسلط اقتصادی نیست. ولیکن روابط مشخص و نزدیکی با طبقهٔ مسلط اقتصادی دارد. قایل شدن به تمایز میان کاست حکومتی یا قشر حکومتی و طبقهٔ مسلط اقتصادی در بعضی از دوره های تاریخی ضرورت دارد. در این دوره ها با اندکی تاءمل در سیاست و تولید، عینیت چنین تمایزی را بروشنی می‌توان دریافت. مارکس در تحلیل خود از جامعهٔ فرانسه در فردای انقلاب ۱۸۴۸، چنین تمایزی را مطرح می‌سازد. بهترین نمونهٔ آن "هیجدهم برومرلوئی بناپارت" است: مارکس می‌گوید بناپارت با تکیه بر دهقانان به قدرت می‌رسد و حتی از نفرت دهقانان نسبت به بورژوازی به نفع حکومت خود بهره برداری می‌کند. ولی بناپارت حکومت خرده بورژوازی و دهقانان میانه حال را تشکیل نمی‌دهد. حکومت بناپارت همان حکومت سرمایه است و حکومتی است برای تجدید سازمان تسلط سرمایه، روشن‌تر از نمونهٔ بناپارت، فاصله میان قشر حکومتی و طبقهٔ مسلط اقتصادی را در نمونه های کلاسیک حکومتهای فاشیستی می‌توان مشاهده کرد. کادرهای حکومتی فاشیسم در ایتالیا و در آلمان، از میان جنبش فاشیستی بیرون می‌آیند و از لحاظ سیاسی به این جنبش متکی هستند. ولی در عمل، تسلط سرمایه بزرگ انحصاری را تجدید سازمان می‌دهند. این کادرها نسبت به طبقهٔ مسلط اقتصادی، نوعی استقلال نسبی دارند.

در مورد کاست حکومتی در کشور ما نیز باید توجه داشت که روحانیت بیشتر به جنبش توده‌ای متکی است، ولی در خدمت این جنبش توده‌ای نیست. و مهم این نیست که این یا آن رهبر روحانی چه می‌خواهد؛ مهم این است که دستگاه روحانیت، به عنوان یک سازمان سیاسی و ایدئولوژیک

به کجا می‌تواند برود . به نظر ما به سوی کنارآمدن با سرمایهٔ انحصاری وا بسته، و اماآهنگ این حرکت و فراز و فرودهای سازش را نه اراده این و نه‌ارادهٔ آن، بلکه‌مجموعه‌شرایط‌اقتصادی، سیاسی و در یک سخن، الزامات مبارز طبقاتی تعیین خواهد کرد .

ما با به کار گرفتن اصطلاح "کاست حکومتی" نمی‌خواهیم روحانیت را یک لایهٔ اجتماعی گسسته از مبارزه طبقاتی و یا یک دستگاه فراطبقاتی بنمایانیم . بلکه دقیقا" می‌خواهیم روی سمت گیری طبقاتی روحانیت در شرایط‌جدید تاءکید کنیم . می‌خواهیم نشان دهیم که اولا" در حال حاضر بلوک سیاسی قدرت، زیر هژمونی روحانیت است و پستهای حساس و قدرت واقعی‌حکومتی در دست‌روحانیان‌قرار گرفته است ، ثانیا" حکومت‌روحانیت، حکومت خرده بورژوازی سنتی نیست . خرده بورژوازی در صفوف خلق قرار دارد ولی به علت پیوندهای گذشته، حکومت روحانیت را به خطا حکومت مردم تلقی می‌کند و از آن خود می‌داند . فریب خوردگی خرده بورژوازی سنتی او را به قشر حمایت کنندهٔ بلوک سیاسی حاکم تبدیل کرده است . اصطلاح "کاست" در شرایط حاضر که بورژوازی انحصاری هنوز در صحنهٔ سیاست حضور علنی ندارد، و لیبرال ــ بورژواها به نمایندگی از طرف او از منافع سرمایه‌داری‌وابسته‌دفاع می‌کنند، اصطلاح روشنگری است . و نشان می‌دهد که‌روحانیت با تکیه بر حقانیت و مشروعیت آسمانی حکومت خود، چگونه‌ارادهٔ مردم را لگام می‌زند و چگونه می‌خواهد حکومت سرمایهٔ‌بزرگ را زیر پوشش‌اعتبار ونفوذ مذهب، تجدید سازمان بدهد . بلوک قدرت بنا گزیرزیر هژمونی سرمایهٔ‌وابسته‌انحصاری‌درخواهدآمد . هرچندکه دولتمردان سرمایهٔ بزرگ، خود مستقیما" در سیاست مداخله نکنند . ممکن است به‌ما ایرادگرفته‌شد که‌اصطلاح "کاست حکومتی"، یک اصطلاح علمی ومارکسیستی نیست . در حالی که به اعتقاد ما اگر این اصطلاح بربنیان یک تحلیل طبقاتی روشن به کار گرفته شود، دقیقا" یک اصطلاح علمی خواهد بودو مختصات‌بلوک قدرت رادر شرایط پیچیدهٔ کنونی به بهترین شکلی بیان

خواهد کرد . از آن گذشته ، این اصطلاح اولین بار از طرف خود مارکس به کار گرفته شده . و بعلاوه تمایز گذاشتن میان کاست حکومتی و طبقه مسلط نیز همان طورکه گفته شد از تحلیلهای خود مارکس گرفته شده است.(۱۸)

آینده هرچه باشد ، کاست حکومتی روحانیت ، در سیاست ایران نقش بسیار مهمی خواهد داشت . بورژوازی انحصاری و بورژوازی متوسط (لیبرال) در برابر یورش توده ها به روحانیت متوسل خواهند شد . در فضای بحرانی کنونی فقط روحانیت می‌تواند بر احساسات و خشم انقلابی توده ها مهار بزند . آیا روحانیت با جدا کردن بیش از حد خود از گروههای حاکم در اقتصاد ، بلوک قدرت سیاسی را به سوی نابودی و فروپاشی نمی‌راند ؟ آیا فزون طلبی روحانیت در درون بلوک قدرت ، یک بار دیگر همانند روزهای قیام ، کنترل اوضاع را از دست بالایی ها خارج نخواهد کرد ؟

بورژوازی متوسط (لیبرال)

بوژژوازی لیبرال ، تجسم بخش غیر انحصاری سرمایه است . در بخش II اشاره کردیم که سرمایهٔ انحصاری در کشور ما تمام "مواضع استراتژیک" اقتصاد را در چنگ دارد . بنابراین وزن سرمایه متوسط یا سرمایه غیر انحصاری دراقتصاد ایران ، چندان اهمیتی ندارد . وقتی سرمایه متوسط و غیر انحصاری را در برابر سرمایهٔ انحصاری بزرگ قرار می‌دهیم بر تضادهای میان بورژوازی بزرگ انحصاری و بورژوازی لیبرال تأکید داریم . اما برای داشتن درکی روشن از این تضاد بایستی مفهوم "لیبرال" را مورد دقت قرار بدهیم . در بخشهای پیش اشاره کردیم که از نظر ما دیگر بورژوازی ملی و ضد امپریالیستی درایران امروز واقعیت خارجی ندارد ؛ چرا که نظام مسلط اجتماعی در ایران سرمایه‌داری است . و بورژوازی "ملی" دیروز نمی‌تواند با این نظام بیگانه باشد و با آن بستیزد . اما "لیبرال" بودن بورژوازی متوسط را ناشی از چه می‌دانیم و اصولا" از مفهوم "لیبرال" چه می‌فهمیم ؟

دریک نظام فئودالی و نیمه فئودالی ، بورژوازی خواهان برچیده‌شدن قید وبندهای غیر اقتصادی است ؛ قید وبندهایی که جلوگسترش سرمایه را

می‌گیرد و برای سرمایهٔ جوان و ناتوان محدودیت ایجاد می‌کند. و در یک جامعهٔ سرمایه داری‌که انحصارات‌تسلط دارند، بورژوازی متوسط خواهان محدودیت نفوذ انحصارات است، تا بتواند موجودیت‌خود را بدون مانع ادامه دهد. در هر دو مورد "لیبرالیسم" موضع گیری سرمایهٔ متوسط را بیان‌می‌کند. امالیبرالیسم همیشه‌لیبرالیسم سیاسی نیست. یعنی لیبرالیسم همیشه به‌معنای دفاع از آزادیهای سیاسی و دموکراتیک بورژوازئی نمی‌باشد. به هنگامی که مبارزهٔ طبقاتی برنیروی رزمی پرولتاریا بیفزایدو خطر این دشمن تاریخی سرمایه‌را بیشتر سازد، سرمایه غالبا "گرایش به محدودسازی آزادیهای دموکراتیک بورژوایی دارد. اگر آزادی بورژوایی و لیبرالیسم سیاسی به‌جای‌آنکه میدان عمل سرمایه را گسترده‌تر کند، برای آن خطراتی به‌بارآورد؛ سرمایه‌نمی‌تواندازآزادیهای بورژوایی دفاع کند. در این مورد این اصل، سرمایهٔ متوسط با سرمایهٔ بزرگ اختلاف بنیادی‌ندارد. هر دو آزادی بورژوازی را می‌خواهند و یا آزادی بخشی از بورژوازی را در برابر بخش‌دیگر. اما هردو می‌دانند که اگر این آزادی مورد بهره برداری اساسی و انقلابی پرولتاریا قرار گیرد، پایان جهان برای سرمایه فرا رسیده است. از این رو شرایطی پیش می‌آید که سرمایهٔ متوسط در برابر سرمایهٔ بزرگ خواهان‌آزادی عمل بیشتری برای‌خود می‌باشد؛ ولی درعین حال‌نمی‌خواهد خطرات پرولتاریا را نادیده بگیرد. در این‌مقاطع سعی می‌کند نگذارد پرولتاریا از تضادهای درونی بخش های مختلف بورژوازی استفاده کند و آزادی عمل‌خود را بیشترکند. در این شرایط معمولا "لیبرالیسم اقتصادی، دیگربه‌معنای لیبرالیسم سیاسی و مترادف با آن نیست. سرمایهٔ متوسط در برابر دست اندازیهای سرمایهٔ بزرگ به حوزهٔ عمل خود، مقاومت می‌کند و با سرمایهٔ بزرگ به مبارزه می‌پردازد و در عین حال نمی‌گذارد جبههٔ متحد سرمایه در برابر پرولتاریای انقلابی تضعیف شود. اما درپاره‌ای از این مقاطع که یکه تازی سرمایه انحصاری عرصه را بر سرمایه غیر انحصاری تنگ میکند، بورژوازی متوسط برای مقابله با حریف و جلوگیری از یکه‌تازی

او در بیرون از بلوک سرمایه در جستجوی متحدینی برای خود بر می‌آید. وبرای اینکه به این ائتلاف ضد انحصاری معنا بدهد، به لیبرالیسم اقتصادی، رنگ سیاسی می‌زند و از آزادیهای دمکراتیک بورژوایی دفاع می‌کند. این بازی ادامه می‌یابد تاآنجا که بورژوازی متوسط منافع خود را تأمین شده بداند.

خلاصه اینکه برای بورژوازی متوسط همیشه لیبرالیسم اقتصادی مطرح است و این لیبرالیسم اقتصادی غالبا" به صورت مقاومت در برابر مداخلات دولت سرمایهٔ انحصاری در اقتصاد جلوه‌گر می‌شود. لیکن این شکل مخالفت نیز همیشگی نیست و گاه دیده می‌شود که تحت شرایطی بورژوازی متوسط از دولت کمک می‌طلبد و این به هنگامی است که به اعتبارات و کمکهای دولتی برای گسترش میدان عمل خود نیازمند است. اما لیبرالیسم سیاسی غالبا" در ائتلافهای سیاسی با این یا آن گروه اجتماعی برای بورژوازی متوسط معنی پیدا می‌کند. و آن هنگامی است که تضاد منافع با سرمایه بزرگ برای بورژوازی متوسط عمده شده باشد. وبرای تقویت خود و در برابر سرمایهٔ بزرگ، به موءتلفینی نیازمند باشد. طبیعی است که در شرایط تضاد با سرمایهٔ بزرگ، اگر خطر پرولتاریا در افق باشد، تضاد بلوک سرمایه تحت الشعاع وحدت تاریخی آن در برابر خطر پرولتاریا قرار خواهد گرفت. و حتی در شرایطی که این خطر هستی سرمایه داری را تهدید کند بورژوازی متوسط خود را به دامان بدترین دیکتاتوریهای سرمایهٔ بزرگ پرتاب خواهد کرد.

ما صفت لیبرال را در مورد بورژوازی متوسط ایران به کار می‌بریم تا اولا" بر تضاد اقتصادی این بخش از بورژوازی تأکید کرده باشیم، که می‌خواهد جلوگسترش "بی‌رویهٔ" بخش دولتی را بگیرد و نگذارد دستگاه دولتی ه‌ربست در اختیار بورژوازی بزرگ قرار گیرد، تا خود نیز بتواند از امکانات عظیم اقتصادی یک دولت نفتی بهره مند شود؛ و ثانیا" برتضاد شدید بورژوازی متوسط با سرمایهٔ انحصاری در دورهٔ آریامهری اشاره می‌کنیم که بورژوازی متوسط را به صفوف خلق نزدیک می‌ساخت و به مبارزه

با دیکتاتوری سرمایهٔ بزرگ وامی‌داشت. این مبارزه برای بورژوازی متوسط ایران این امکان را فراهم آورده است که بتواند بعد از نابودی دیکتاتوری آریامهری، خود را در صفوف مبارزان علیه دیکتاتوری جا بدهد و از این خوان یغما که بعد از سقوط دیکتاتوری گسترده شده است، در جستجوی سهمی برای خود باشد. مادر عین حال که بر تضاد بورژوازی متوسط و بورژوازی انحصاری در دورهٔ دیکتاتوری آریامهری تأکید می‌کنیم، امروز نمی‌توانیم زمینه های عینی نزدیکی این دور را نادیده بگیریم. چه عواملی باعث این نزدیکی شده است؟

بعد از قیام و در هم شکستن دیکتاتوری آریامهری، سرمایهٔ بزرگ وابسته از صحنهٔ سیاسی ایران ناپدید شد و ماشین دولتی از چنگ آن خارج گردید. عده‌ای از گردانندگان موثر رژیم آریامهری و سرمایه داران بزرگ وابسته، در نتیجهٔ فشار مردمی که سلاح به دست آورده و دستگاههای سرکوب رژیم دیکتاتوری را درهم کوبیده بودند، اعدام شدند. سرمایهٔ بزرگ وابسته به آسانی نمی‌تواند ضرباتی را که از قیام خلق رزمنده متحمل شده، جبران کند. بنابراین، برای حفظ منافع اقتصادی خود به ناگزیر به سرمایهٔ متوسط و غیر انحصاری متوسل شده است. سرمایه‌داران غیر انحصاری که در دوران شاه زیر فشار سرمایهٔ بزرگ وابسته قرار داشتند، و به خاطر همین فشار، با دیکتاتوری شاه مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند، اینک از برکت انقلاب مردم، وارد بلوک قدرت سیاسی شده‌اند. بعد از قیام سرمایهٔ متوسط موقعیت سیاسی نیرومندی به دست آورده، در حالی سرمایهٔ انحصاری وابسته، موقعیت سیاسی خود را از دست داده است. سرمایهٔ انحصاری وابسته به همکاری و اتحاد با سرمایهٔ غیر انحصاری نیازمند است و با تمام نیرو تلاش می‌کند که از طریق اتحاد با سرمایهٔ متوسط منافع اقتصادی خود را در برابر یورش انقلابی طبقات زحمتکش حراست کند. و از سوی دیگر سرمایهٔ متوسط گرچه در دستگاه دولت سهمی دارد، ولی برای حفظ موقعیت اقتصادی خود و مخصوصا "برای گسترش امکانات اقتصادی به حمایت سرمایهٔ

بزرگ وابسته‌نیازمند است. این هر دوبخش سرمایه در شرایط بعد از قیام شدیدا" به هم نیازمند و متکی هستند. بورژوازی متوسط می‌داند که دفاع ازمناسبات سرمایه داری، دفاع از هستی و آیندهٔ خودش است. و توضیح داده‌ایم که‌دفاع‌از مناسبات سرمایه داری، دفاع از هستی و آیندهٔ خودش است. و توضیح داده‌ایم که دفاع از مناسبات سرمایه داری، در این کشور وابسته و در این مرحله از تاریخ نظام سرمایه دا ری، به معنای دفاع از سرمایه‌داری‌وابسته‌نیز هست. از این جاست که زمینهٔ مادی وعینی تشکیل جبههٔ واحد سرمایه در برابر خطر پرولتاریای انقلابی و متحدان آن فراهم می‌گردد: بورژوازی لیبرال و بورژوازی بزرگ وابسته، هر چند در گذشته روابط خوبی نداشته‌اند، ولی اینک در برابر حملات زحمتکشان ایران، که شکست‌انقلاب را نمی‌پذیرند ومی‌خواهند آن را تداوم بخشند، و در برابر پرولتاریا، که‌صرف‌حضورش در یک مبارزهٔ انقلابی برای سرمایه وحشت آور است، نمی‌توانند به هم نزدیک نشوند. از این روست که ما می‌گوییم، بورژوازی‌لیبرال‌بعد‌از‌قیام، بورژوازی انحصاری وابسته را زیر دامن خود مخفی کرده است. درست است که بورژوازی انحصاری در.صحنهٔ سیاست حضور علنی و آشکارندارد، ولیکن حضور بورژوازی لیبرال را در همه‌جا می‌توان مشاهده کرد. مأموریت سرمایهٔ متوسط در شرایط‌کنونی این‌است که از سویی مناسبات سرمایه داری را به عنوان مناسبات مسلط‌تولید در ایران حفظ کند و از سوی دیگر به عنوان محلل، روحانیت را با سرمایهٔ انحصاری آشتی دهد و به این ترتیب امکان تجدید سازمان سرمایه داری وابسته‌رافراهم‌آورد. در حال حاضر وزن سیاسی بورژوازی متوسط در بلوک قدرت، تعیین‌کننده‌نیست. بورژوازی متوسطنه از لحاظ اقتصادی آن چنان نیرومنداست‌که‌بتواند شرایط‌خود را بر شریکانش تحمیل کند، نه از لحاظ سیاسی پایگاه‌نیرومندی‌دارد‌که بتواند شریکانش را زیر فشار بگذارد. سهم بورژوازی غیر انحصاری در اقتصاد ایران قابل توجه نیست. علل آن را قبلا" به‌طورفشرده‌توضیح داده‌ایم. بخش دولتی در اقتصاد ایران به طور

کامل در دست بورژوازی انحصاری وابسته بود. قدرت بخش بوروکراتیک بورژوازی انحصاری، از گستردگی بخش دولتی ریشه می‌گرفت و به نوبهٔ خود، بخش دولتی را گسترده‌تر می‌ساخت. بخش غیر دولتی اقتصاد نیز عمدتا "در دست بورژوازی انحصاری قرار داشت. وجود شرایط خشن دیکتاتوری، امکان مبارزات سیاسی مستقل برای بورژوازی متوسط را ناممکن می‌ساخت. از این رو بورژوازی لیبرال ایران در دورهٔ آریامهری از لحاظ سیاسی تقریبا" وجود نداشت: دیکتاتوری، مبارزات قانونی و لیبرالی را ناممکن می‌ساخت وخطر پرولتاریا، مبارزات قاطع و خشن را. بورژوازی لیبرال تنها به هنگامی می‌توانست بار دیگر در صحنهٔ سیاسی ایران ظاهر گردد که رژیم شاه چنین اجازه‌ای را به وی داد: "فضای باز سیاسی" در یک سال آخر رژیم دیکتاتوری، که رژیم از ترس انقلاب مردم، به طرف همه‌چیز و همه کس دست می‌یازد.

بورژوازی لیبرال از لحاظ اقتصادی و از لحاظ سیاسی وزن تعیین کننده ای ندارد، لیکن محلل است. و به عنوان محلل ناگزیر است هم با بورژوازی انحصاری مبارزه کند و هم با روحانیت. با بورژوازی انحصاری مبارزه می‌کند تا شرایط معامله را به وی بقبولاند. به هنگامی که امپریالیسم برای تحمیل شرایط خود بر روحانیت از همکاری اقتصادی با ایران خودداری می‌کند؛ و سرمایهٔ انحصاری برای زیر فشار قرار دادن روحانیت، اقتصاد ایران را هر چه بیشتر فلج می‌سازد، بورژوازی لیبرال خواهان آغاز همکاری است و از امپریالیسم و سرمایهٔ انحصاری می‌خواهد " بسر عقل" بیایند و زمینه را برای اقدام انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان مساعد نسازند. بورژوازی لیبرال در این شراط تاریخی، نقش یک دلال را بازی می‌کند؛ و بنابراین نمی‌تواند با شرایط طرفین موافق باشد. بورژوازی لیبرال با روحانیت مبارزه می‌کند تا بتواند سنت گرایی آن را تعدیل کند و با واقعیتهای جامعهٔ سرمایه داری آشنایش سازد. بورژوازی لیبرال می‌خواهد ارتباط میان خرده بورژوازی و روحانیت را کاملا" قطع کند. در رابطه با روحانیت از سویی می‌خواهد جزمیت مذهبی او را تضعیف کند و سرمایه داری را از مزاحمتهای سنت

گرایی ـ که کارکرد آن را مختل می‌سازد ـ رها کند؛ و از سوی دیگر، تلاش می‌کند میان انقلابیگری خرده بورژوازی و دستگاه روحانیت سدی بکشد و روحانیت را به ضجه‌های خشمگینانه و یأس‌آلود خرده بورژوازی سنتی ـــ که زیر دست و پای غارتگران انحصاری و وابسته نابود می‌شود ـ بی‌اعتنا سازد. هیچ دلال و محلل احمقی تا به حال هیچ معامله ای را صرفا" به خاطر خوشایندطرفین‌جوش‌نداده است. و بورژوازی لیبرال، محلل و دلال احمقی‌نیست‌ومنافع خود را هرگز فراموش نمی‌کند. او می‌خواهد سهم‌مهمی نیز برای‌خود به دست آورد. بنابراین بر سر سهم خود با هر دو طرف در خواهد افتاد. بورژوازی لیبرال در این شرایط تاریخی مشخص‌از نقش خود درک بسیارروشنی دارد. می‌داند که بدون واسطگی او، بلوک قدرت حاکم نمی‌تواند در ایران امروز شکل بگیرد؛ اگر روحانیت به خاط نفوذ و اعتبار توده‌ای خود در درون بلوک قدرت "سهم شیر" می‌طلبد، و اگر بورژوازی انحصاری وابسته به دلیل تسلط اقتصادی خود می‌خواهد بتدریج هژمونی بلوک قدرت را دوباره به چنگ آورد، بورژوازی لیبرال به واسطهٔ آگاهی برضعف‌این‌هر دو، بلوک قدرت پایدار را تنها زیر رهبری خود امکان‌پذیر می‌داند و از این رو برای سهم خود با هر دو می‌جنگد. اما از آنجا که از فردای‌قیام اقتدارسیاسی، در دست آنهایی است که پایگاه توده‌ای دارند، و این تنها روحانیت است که پایگاه نیرومند توده‌ای دارد؛ بنابر این بزرگترین درگیریهای بورژوازی لیبرال، با روحانیت است. بورژوازی لیبرال‌تنها در مبارزه با روحانیت می‌تواند، سهم خود را در بلوک قدرت افزونتر سازد. در شرایط‌حاضر برای بورژوازی لیبرال مبارزه با روحانیت مهم‌تراز مبارزه با طرف دیگر معامله، یعنی سرمایه انحصاری وابسته است. بورژوازی لیبرال روی نقاط ضعف روحانیت دست می‌گذارد و از آنها به نفع خود بهره‌برداری می‌کند: روحانیت در پی آن است که حکومت را به طور انحصاری در دست گیرد و بورژوازی لیبرال می‌داند که روحانیت با این کار خود، از سویی با درهم کوبیدن شکل حکومت و زندگی عرفی،

مخالفت همهٔ اقشار زحمتکش و غیر سنتی جامعه را بر می‌انگیزاند و از سوی دیگر با اخلال در کارکرد سرمایه، اقتصاد را به بن بست می‌کشاند. و بنابر این خود نیز در مخمصه گرفتار می‌شود. از این رو برای عقب راندن سلطه جویی روحانیت و برای تقویت نقش خود در بلوک قدرت، در همهٔ سنگرها با روحانیت در می‌افتد: از سویی مدافعان زندگی عرفی را علیه روحانیت تحریک می‌کند و خود را مدافع آزادیهای مدنی و سیاسی قلمداد می‌کند. و از سوی دیگر خطر محاصرهٔ اقتصادی بورژوازی انحصاری و امپریالیزم را برای روحانیت بزرگ جلوه می‌دهد و حتی گاه از این محاصرهٔ اقتصادی با سکوتی رضایت آمیز استقبال می‌کند و درانتظاربه‌زانودرآمدن‌روحانیت می‌نشیند. لیکن در این میان هرگز از خطر پرولتاریا و زحمتکشان غافل نمی‌ماند و کاری نمی‌کند که آب به آسیاب انقلاب بریزد. بورژوازی لیبرال از سویی در تلاش است که جبهه متحد سرمایه را در برابر انقلاب سازمان بدهد و از سوی دیگر در پی آن است که جبههٔ خلق را پراکنده‌ترسازد. از این رو در حالی که‌با بورژوازی انحصاری وابسته همکاری می‌کند و منافع آن را در بلوک قدرت پاسداری می‌نماید، جدایی‌خرده بورژوازی سنتی و روحانیت را سرعت می‌بخشد. او می‌خواهد خرده‌بورژوازی‌سنتی بی آنکه در درون بلوک قدرت باشد، به صورت طبقه حمایت‌کنندهٔ‌آن عمل کند. و از این طریق، سر در گمی و نفاق در اردوی خلق بپاشد. بورژوازی لیبرال هرگز در پی آن نیست که پایگاه توده‌ای روحانیت‌را تضعیف کند. او در این معاملهٔ تاریخی خود، روحانیت بدون پایگاه توده‌ای را لازم ندارد. اگر روحانیت، پایگاه توده‌ای خود را از دست بدهد، بورژوازی انحصاری وابسته، در یک فضای انقلابی، چگونه میتواند مردمی راکه‌مشت بر آسمان می‌کوبند مهار کند. بورژوازی انحصاری وابسته منفورتراز‌آن است که در یک کشور گرفتار در چنگ نیرومند انقلاب، بی پرده و به عریانی حکومت کند. و بورژوازی لیبرال بهتر از همه میداند که خود در افق سیاسی کنونی هرگز نمیتواند پایگاه توده‌ای به دست آورد.

در یک فضای انقلابی و در شرایطی که یک بحران ساختی بیداد میکند، اگر روحانیت پایگاه توده‌ای خود را از دست بدهد، تنها به نفع نیروی انقلابی چپ از دست می‌دهد. اگر چه چپ انقلابی ایران در شرایط کنونی پراکنده است و نمیتواند "تشکل موثر" طبقه کارگر و زحمتکشان را بلافاصله سازمان بدهد؛ ولی بورژوازی لیبرال رندتر از آن است که نداند در یک فضای انقلابی، چپ انقلابی میتواند "یک شبه ره صد ساله" بپیماید. از این رو در حالی که خود را مدافع زندگی عرفی نشان میدهد و از آزادیهای مدنی وسیاسی دفاع میکند و سلطه طلبی روحانیت را به مبارزه می‌طلبد، با تمام نیرو می‌کوشد خرده بورژوازی جدید را از افتادن به دامن چپ باز دارد، بورژوازی لیبرال برای پراکنده کردن اردوی خلق از سویی میخواهد رهبری روحانیت را بر خرده بورژوازی سنتی حفظ کند و از این طریق پایگاه توده‌ای روحانیت را پاسداری کند، بی آنکه بگذارد تساوی طلبی خرده بورژوازی سنتی به دستگاه روحانیت و از طریق آن بر مناسبات سرمایه داری اثر سوء و مختل کننده داشته باشد؛ و از سوی دیگر با دفاع از زندگی عرفی وانتقاد از سنت‌گرایی و جزمیت روحانیت در پی آن است که خرده بورژوازی تا از مرده ریگ انقلاب سهم خود را هر چه زودتر و هرچه بیشتر باز ستاند. اما آیا طبقهٔ کارگر و زحمتکشان ایران به این آسانی به مرگ انقلاب ایران تن در خواهند داد، و دست مرده خواران را باز خواهند گذاشت؟

بورژوازی انحصاری وابسته:

برای اذهان ساده‌اندیش، شاید غیر قابل تحمل ترین استدلال در تحلیل حاضر، اعتقاد ما به حضور بورژوازی انحصاری در بلوک قدرت باشد. بعد ازانقلاب ایران، بعد داز در هم شکستن دیکتاتوری آریامهری، بعد از اعدام عده‌ای از گردانندگان سرمایهٔ انحصاری، چگونه می‌توان باز هم از قدرت سیاسی بورژوازی انحصاری وابسته سخن گفت؟ تردیدی نیست که بورژوازی انحصاری بعد از انقلاب ضربات بزرگی خورده است. بورژوازی

انحصاری نه تنها هژمونی خود را در درون بلوک قدرت از دست داده، بلکه حضور آشکاری نیز در صحنهٔ سیاست ایران ندارد و به این اعتبار می‌توان گفت که در بلوک قدرت نیز شرکت ندارد. اما از آنجا که نظام مسلط اقتصادی ایران هنوز یک نظام سرمایه داری است که با گره های متعدد و بنحوی ارگانیک با سرمایهٔ جهانی پیوند یافته است (و ما در بخشهای پیشین اشاره کرده‌ایم که این پیوند یک ارتباط و وابستگی به‌معنای فنی کلمه نیست بلکه پیوندی تاریخی و تولیدی‌است). هر تحلیلی که خود را در حوزهٔ سیاست زندانی کند و به‌پایه های تولیدی و سمت گیری تاریخی بلوک قدرت بی‌اعتناء بماند، از شیوهٔ علمی و انقلابی عدول کرده است. بهره‌کشی در ایران هنوز ادامه دارد و این بهره کشی یک بهره کشی سرمایه دارانه است. سرمایه داری در یک کشور زیر سلطه با مختصات کشور ما و در دوران امپریالیسم نمی‌تواند به عنوان مناسبات تولید مسلط وجود داشته باشد. ولی زیر سیطرهٔ سرمایهٔ مالی جهانی نباشد: سرمایه داری در کشور ها و در کشورهای مشابه ضرورتا" یک سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است. بورژوازی انحصاری وابسته هنوز طبقهٔ مسلط اقتصادی این کشور است. طبقهٔ مسلط هر چند در مقاطع خاصی ممکن است در بلوک قدرت هژمونی‌ویاحتی حضور رسمی نداشته باشد، ولی بلوک قدرت را در خدمت منافع خود به کار می‌گیرد. بلوک قدرت حاکم، اگر یک بلوک تاریخی برای درهم شکستن سرمایهٔ انحصاری نباشد، ضرورتا" در خدمت بازسازی و تجدید سازمان سرمایهٔ انحصاری به کارمی‌افتد. در کشور ما دو بخش علنی بلوک قدرت (روحانیت و بورژوا ـ لیبرالها) قصد آن را ندارند که سرمایه داری را درهم بشکنند. اقتصاد وابسته به‌طور بنیادی مورد حمله قرارنگرفته است. ازاین‌رو اگر قرار باشد به باز سازی اقتصاد کشور بپردازند وتولید را از حالت فلجی کنونی درآورند، بناگزیر بایستی در چها چوب مناسبات تولید مسلط زندانی شوند و صرفنظر از اینکه خود چه می‌خواهند، با شتاب

فزاینده به احیاء و تجدید سازمان سرمایه داری وابسته بپردازند.

بلوک‌قدرت‌کنونی در جهت‌تجدید سازمان سرمایه داری وابسته پیش می‌رود. ولی بی‌تردید به خاطر عدم‌انسجام درونی هنوز نتوانسته است گام قاطع و اساسی در این جهت بردارد. بورژوازی انحصاری هنوز در بلوک قدرت شرکت رسمی و علنی ندارد، لیکن مترصد زمان است که خود را علنی سازد و مستقیما" در بلوک قدرت حضور فعال داشته باشد. در حال حاضر بورژوازی لیبرال، مدافع و پاسدارمنافع بورژوازی‌انحصاری در درون بلوک قدرت است. و همان طور که گفتیم می‌خواهد منافع انحصار گران را باروحانیت آشتی بدهد. روحانیت به دلیل پایگاه توده‌ای خود هنوزنمی‌تواند بی‌پرده‌ومستقیما "حضور بخش انحصاری سرمایه را در بلوک حاکم بپذیرد. روحانیت‌هنوز تا حدودی منافع خرده بورژوازی را در برابر گروههای دیگر پاسداری می‌کند و هر چند پیوندش را با خرده‌بورژوازی می‌گسلد ولی هنوز تا جدایی کامل راه درازی در پیش است. از سوی دیگر بورژوازی‌انحصاری‌برای‌نشان دادن قدرت اقتصادی خود،از طریق بایکوت اقتصادی، روحانیت را زیر فشار قرار داده‌است و می‌خواهد عدم حضور سیاسی خود را با حضوراقتصادی منفی جبران کند و به روحانیت بفهماند که بدون سرمایهٔ بزرگ نمی‌توان اقتصاد سرمایه داری را هدایت کرد. بورژوازی‌بزرگ وابسته بعد از قیام با تمام نیرو اقتصاد را فلج کرده است. تا زمانی‌که امنیت سرمایه گذاریها تضمین نگردد و حق مالکیت بدون چون و چرا پذیرفته نشود، بورژوازی بزرگ تن به آشتی نخواهد داد. و بدون شرکت‌او، اقتصاداحیاءنخواهد شد: یک اقتصاد سرمایه داری بدون طبقهٔ سرمایه دار نمی‌تواند معنی داشته باشد. اقتصاد سرمایه داری ایران بدون بورژوازی‌بزرگ‌وابسته‌دراردوی‌سرمایهٔ‌جهانی پذیرفته نمی‌شود. و مسلما" ادامهٔ این وضع، پایگاه توده‌ای روحانیت را تضعیف می‌کند. در صورتی که فلجی اقتصاد گسترش یابد، توده‌ها در صلاحت کشورداری روحانیت تردید خواهند کرد. روحانیت برای‌حفظ‌هژمونی و تسلط خود ناگزیـراست

به معامله با سرمایهٔ بزرگ تن دردهد . تردیدی نیست که این معامله از فراز و فرودهای متعددی خواهد گذشت و به این آسانی تحقق نخواهد یافت . ولی در این مسئله نیز تردیدی نیست که روحانیت معامله را پذیرفته است و در جهت تحقق آن حرکت می‌کند . بنابراین به انحاء و اشکال مختلف از سرمایه داری دفاع می‌کند .

ممکن است به‌ما ایراد گرفته شود که روحانیت در حالی که به حمایت خرده بورژوازی متکی است چگونه می‌تواند منافع بورژوازی انحصاری را پاسداری کند . در جواب می‌گوییم ، اتکاء به حمایت خرده بورژوازی به معنای آن نیست که روحانیت نتواند از مواضع خرده بورژوازی فاصله بگیرد ومادر بالا توضیح دادیم که رابطهٔ روحانیت وخرده بورژوازی سنتی چگونه است و چگونه می‌تواند باشد . نمونهٔ این نوع رابطه و نمایندگی در تاریخ مبارزات طبقاتی کم نیست . به هنگامی که لوییِ بناپارت به عنوان رئیس جمهوری فرانسه انتخاب می‌شد . بیشتر از همه بر دهقانان تکیه داشت ؛ ولی می‌دانیم که حکومت ۲۰ سالهٔ بناپارت ، حکومت سرمایه داری در فرانسه بود . (۱۹) درآلمان‌و ایتالیا ، جنبش فاشیستی ، با تکیه برتوده‌های خرده بورژوا پا گرفت و با شعارهای دروغین و عوام فریبانهٔ ضد سرمایه داری بخشی از توده های خرده بورژوازی و حتی کارگران را فریب داد و بالاخره تسلط سرمایهٔ بزرگ را سازمان داد . در اینجا نیز پیوند خرده بورژوازی و روحانیت مانع از آن نیست که میان سرمایهٔ بزرگ و روحانیت وحدتی صورت‌گیرد . هر روزی‌که ازقیام می‌گذرد ، روحانیت بیشتر از روز پیش فشار اقتصاد را بر دوش‌خود احساس‌می‌کند وبیشتر از پیش به ضرورت حل بحران اقتصادی پی می‌برد . اگر روحانیت نتواند بحران را مهارکند ، اقتدارو پایگاهش‌را از دست خواهد داد . این درسی است که روحانیت آن را باید بتدریج بیآموزد . روحانیت همیشه اصرار می‌ورزد و هنوز هم گاه اصرار دارد به‌مردم بفهماندکه انقلاب به خاطر "خربزهٔ ارزان" صو رت نگرفته است ، ولی "خربزهٔ ارزان" در تبریز ، در اردبیل ، در انزلی و . . . نیروی خود

رانشان می‌دهد. به نظر ما، روحانیت مجبورخواهد شد به نیروی "خربزهٔ ارزان" اعتراف کند. ولی‌مهم نفس این اعتراف نیست، مهم این است که کی این اعتراف به طورصریح‌صورت‌خواهدگرفت. به هنگامی که این اعتراف صورت بگیرد، بلوک قدرت در درون خود منسجم تر خواهد شد و تجدید سازمان سرمایه داری آغاز خواهد گردید. چنین روزی دور نیست؛ چرا که اگر بیش‌ازحد به تاءخیر افتد، شاید یک انقلاب دیگر، انقلابی که ازاعماق برمی‌خیزد، آن را تا روز محشر به تأخیر بیندازد.

موقعیت‌کلی سه نیروی تشکیل دهندهٔ بلوک قدرت کنونی را در بالا توضیح دادیم. با توجه به موقعیت کلی هر کدام از این سه نیرو و با توجه به‌مختصات‌تاریخی‌هرکدام، به‌نظرما میان این نیروها تضادها و وحدتهایی وجود دارد. ولی وحدت آنها برتضادهای فی‌مابین چربش کامل دارد. اعتقادبه‌وحدت‌کلی این سه‌نیرو، نه از "فاکتها"ی روز مره بلکه از تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم دربارهٔ جوامع سرمایه داری‌وجوامع زیر سلطه برمی‌خیزد. آنها که وحدت کلی این سه نیرو را انکار می‌کنند، به نظر ما از دیدگاه طبقاتی به مبارزه نمی‌نگرند. به این خاطر است که ما تحلیل حزب توده‌را به عنوان شاخص ترین تحلیل مخالف در برابر خودمان قرار می‌دهیم. حزب‌توده‌وحدت‌کلی "روحانیت مبارز" و سرمایهٔ انحصاری وابسته را نمی‌پذیرد. "فاکتها"ی، روزمره گاه ممکن است تحلیل حزب توده را موجه جلوه دهد. ولی "فاکتها"ی روزمره روزهای طولانی درستی و حقانیت‌تحلیل ما را اثبات میکند و بطور قطعی تر اثبات خواهد کرد. چرا که "فاکتها"ی روزمره‌در دراز مدت، تئوری مارکسیستی مبارزهٔ طبقاتی را اثبات می‌کند: این تئوری جمع بندی و تبلور "فاکتها"ی بزرگتری است.

همان‌طورکه‌وحدت‌نیروهای‌درون‌بلوک قدرت رانمی‌توان انکار کرد، تضادهای آنها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. روحانیت به عنوان نیرویی که بر عظیم ترین پایگاه توده‌ای متکی است و به عنوان دستگاهی که بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی در سالهای گذشته بوده و هنوز هم تاحدی

هست، نمی‌تواند بی‌قید و شرط با شرکاء خود، مخصوصا" با بورژوازی انحصاری، "دریک‌کاسه‌ترید بخورد". دراین صورت نه تنها پایگاه توده‌ای خودراازدست می‌دهد، بلکه به ابزار بی‌اختیار نیروهای دیگر بلوک قدرت تبدیل‌می‌گردد. تنهابدلیل‌ترس‌ازتضعیف پایگاه توده‌ای نیست که روحانیت به آشتی بی‌قید و شرط با شرکاء دیگر تن در نمی‌دهد؛ مختصات تاریخی روحانیت، امکان انعطاف بیش از حد در شرایط‌کنونی را منتفی می‌سازد. روحانیت یک دستگاه ایدئولوژیک است. ایدئولوژی همیشه کندتر از اقدام سیاسی شکل می‌گیرد و دیرتر از آن صحنه را ترک می‌کند. بعلاوه روحانیت حافظ یک ایدئولوژی مذهبی است. خصلت مذهبی روحانیت را انعطاف ناپذیر می‌سازد. لغت "بدعت" یعنی نوآوری در همهٔ مذاهب یک لغت کفرآمیزاست. روحانیت، مشروعیت انقلابی را که توده های ناآگاه قشرهای سنتی، دو دستی تقدیمش می‌کنند نمی‌پذیرد و در جستجوی مشروعیت آسمانی برای‌حکومت‌خود، در برابر ارادهٔ انقلابی توده می‌ایستد. دستگاهی که در برابر توده های حامی خود چنین انعطاف ناپذیر عمل می‌کند چگونه می‌تواند، در برابر شرکاء خود (که دست کم در شرایط‌کنونی پایگاهی سیاسی ندارند) بیش‌از حد انعطاف نشان بدهد. روحانیت هنوز نمی‌داند از چه راههایی می‌توان سرمایه داری را پذیرفت و در عین حال همزاد آن، یعنی زندگی عرفی را مهار کرد. روحانیت ناگزیر است سرمایه‌داری را بپذیرد (۲۰) وهم اکنون نیز به چنین ضرورتی تن در داده است‌ولیکن حتی به شکل غریزی هم که شده، می‌داند که پذیرش سرمایه داری یعنی پذیرش زندگی عرفی؛ و تسلط‌زندگی عرفی مساوی است با نابودی اقتدار مذهب. روحانیت با دست خود در تضعیف پایه های اقتدار اجتماعیش می‌کوشد. در سازش نیروهای درون بلوک قدرت این مسئله یکی‌از محورهای همکاری‌خواهدبود: روحانیت، تسلط‌سرمایه را تطهیر خواهد کرد و سرمایه روز محشر را برای زندگی مذهبی عقب خواهد انداخت. از این گذشته روحانیت نمی‌تواند به پایگاه اجتماعی خود ــ که تا پیش از قیام عمدتا"

خرده‌بورژوازی‌سنتی بود واکنون نیز تا حدی‌چنین است ـ کاملا" بی‌اعتنا باشد. روحانیت نمی‌تواند دست سرمایهٔ بزرگ را در لگدمال کردن خرده بورژوازی‌سنتی‌بازبگذارد. هردو در جستجوی راههای ملایم تری برخواهند آمد. هردوبالاخره‌به‌توافق‌خواهندرسیدکه‌سرمایهٔ‌بزرگ"با پنبه سر ببـرد". این‌نیز یکی از محورهای توافق خواهد بود. روحانیت به وابستگی سرمایهٔ انحصاری به‌خارج، بشدت بدبین است. این بدبینی از آنجاریشه می‌گیرد که هر نوع نفوذ خارجی نه تنها به معنای تضعیف مذهب، بلکه به معنای تضعیف‌مذهب‌اسلام نیز هست. برای روحانیت، مضمون تاریخی این نفوذ خارجی مطرح نیست. روحانیت نشان داده است که در گذشته با هر نوع نفوذ خارجی مخالف بوده؛ چون هر نوع نفوذ صرفنظر از محتوای تاریخی آن‌به‌معنای‌تضعیف مذهب و اسلام است؛ یعنی آب شدن پایه های اجتماعی دستگاه‌روحانیت. درشکل، ولی‌فقط‌در شکل، روحانیت بیش از همه "ضـــد امپریالیست" است. از این رو سرمایهٔ انحصاری بایستی "دم خروس" را پنهان کند. البته این برای سرمایهٔ بزرگ، کار ناممکنی نیست. عربها ضرب المثلی دارندکه می‌گویند "جن به شکلهای گوناگون در می‌آید، حتی به‌شکل سگ و خوک". اگر کسی آستین ها را بالا بزند و اثبات کند که جنی وجودندارد مسلما" نخواهد توانست توانایی جن‌گونه سرمایهٔ بزرگ را انکار کند. اما سرمایهٔ بزرگ نیز در مقابل نمی‌تواند خصلت "ملوک الطوایفی" دستگاه روحانیت را تحمل کند. سرمایه از گل نازک تر است و نمی‌تواند بدون‌تضمین‌کافی‌درموردامنیت‌بهره کشی، در جایی اقامت کند. روحانیت بایدبرای سرمایه امنیت‌لازم را به وجود آورد. و در صورتی قادر به انجام این‌کارخواهدبود که اولا" خرده بورژوازی را مهار کند و ثانیا" یک دستگاه تک مرکزی‌به وجود آورد. درهر دو مورد کارهای زیادی انجام شده و البته بایستی‌کارهای‌زیادتری‌انجام بشود. (۲۱) سرمایهٔ بزرگ باید بداند طرف مذاکره‌اش کیست. و اگر روحانیت نتواند مرکزیت واحدی به وجود آورد، قول و قرارهایش بی‌اعتبار خواهد بود. به نظر می‌رسد که بورژوازی لیبرال

درهردومورد (مسئله‌وابستگی سرمایهٔ بزرگ به خارج و شکل ملوک الطوایفی در دستگاه روحانیت) بالاخره بتواند فرمول قابل قبولی برای هر دو طرف پیداکند.

ولی مهم‌ترین تضاد درون بلوک قدرت بر سر سهم هر کدام از نیروها در دستگاه دولتی است. بحثی که اینک دربارهٔ مجلس خبرگان و "ولایت فقیه" درگرفته است، صرفا" بحثی دربارهٔ شکل حکومت و وظائف محوری دستگاههای مختلف دولت نیست. بلکه اساسا" بحثی است برسر وزن و نقش هر کدام ازنیروهای درون بلوک قدرت در دستگاه دولتی. از آنجا که روحانیت و فقط روحانیت است که در میان این سه نیرو، می‌تواند ادعا کند که از مشروعیت انقلابی حکومت کردن برخوردار است، سعی می‌کند تا تا می‌تواند اهرمهای اصلی قدرت را در دست بگیرد. و ازآنجا که می‌داند مشروعیت‌انقلابی‌رابزودی از دست خواهد داد و اساسا" **از نفس مشروعیت انقلابی‌وحشت‌دارد**، سعی می‌کندبرای‌سلطهٔ خودمشروعیت آسمانی بتراشد. وبدین ترتیب از سویی حمایت خرده بورژوازی را از دست می‌دهد وازسوی دیگر با فشار نیروهای دیگر درون بلوک قدرت درگیر می‌شود. بخشهای قابل‌توجهی از خرده بورژوازی سنتی هم اکنون از اینکه مشروعیت انقلابی را دودستی تقدیم روحانیت کرده اند، پشیمانند. لایه های رادیکال خرده بورژوازی سنتی در مخالفت با " ولایت فقیه" با لایه های رادیکال خرده بورژوازی جدید همآوا می‌شوند. این لایه‌های مخالف، گاه خود را به صورت دموکراتیسم خرده بورژوایی و گاه به صورت لیبرالیسم خرده بورژوایی بیان می‌کنند. هر قدر که از قیام فاصله می‌گیریم این لایه ها از روحانیت دورتر می‌شوند. این لایه ها موضع خود را دربارهٔ حکومت در شعار شوراها بیان می‌کردند، شعاری که مدافع آن آیه الله طالقانی بود. گرچه این شعار تا حد کافی مه آلود است ولی آشکارا بر حکومت مردم تکیه دارد و با حکومت الهی به دست بندگان خداوند مخالفت می‌ورزد. بخشهای رادیکال خرده بورژوازی سنتی و بخشهایی از خرده بورژوازی جدید با این شعار، رهبری

روحانیت را مورد تردید قرار می‌دهند. روحانیت دیگر نمی‌تواند ادعا کند که رهبری مذهب را به طور دربست در اختیار دارد. وضعی مشابه آنچه در بالا، دربارهٔ رابطهٔ روحانیت و مذهب مبارز در دورهٔ پانزده ساله اخیر دیکتاتوری آریامهری گفتیم، دوباره به وجود می‌آید. رادیکالیسم خرده بورژوایی، "شورا" را در برابر ولایت فقیه" می‌گذارد و به این ترتیب با شعار دموکراسی بورژوایی لیبرال ـ بورژواها فاصلهٔ خود را حفظ می‌کند. ولی مسلم است که در یک ائتلاف منفی هر دو، موقعیت مسلط روحانیت را زیر حمله می‌گیرند. وروحانیت با مانورهای گوناگون (که به واسطهٔ استحکام مواضعش غالبا" ماهرانه است) تلاش می‌کند اثرات ائتلاف منفی این دو نیرو را خنثی کند. روحانیت به عنوان "کاست حکومتی" حق دارد از مخالفت رادیکالیسم خرده بورژوازی با "ولایت فقیه" هراسان باشد. زیرا درپشت سرشعار "شورا" که خرده بورژوازی مطرح می‌کند، شاید "شورا" های واقعی طبقهٔ کارگر وزحمتکشان کمین کرده باشد. ولی به هنگامی که در برابر شعار دموکراسی پارلمانی "بورژوا ـ لیبرالها، شدت عمل نشان می‌دهد، بسیاری از امکانات خود را به عنوان "کاست حکومتی" می‌سوزاند. روحانیت می‌تواند اتهام "انحصارطلبی" لیبرالیسم خرده بورژوایی را با "نگاه عاقل اندر سفیه" نادیده بگیرد؛ زیرا حکومتگران همیشه بهتر از دیگران ماهیت حکومت را درک می‌کنند. روحانیت بهتر از لیبرال ـ خرده بورژواها می‌فهمند که حکومت نه تنها "انحصار طلبی" که سلطه و بالاتر از آن قهر طبقاتی است. اما نمی‌تواند در درون بلوک قدرت "انحصار طلب" باشد. این چیزی است که لیبرال ـ بورژواها سعی دارند به روحانیت بفهمانند و روحانیت به علت ناآشنایی با قانونمندیهای حکومت درجوامع سرمایه داری به واسطهٔ پایگاه توده‌ای خود، هنوز به اعتراضات لیبرال ـ بورژواها و بورژوازی انحصاری بی‌اعتناست. ولی هر روز که از قیام دورتر میشویم و هر قدر که توهم زدایی توده ها شتاب برمیدارد، روحانیت بااین بی اعتنایی خود فرصتهای بیشتری را از دست میدهد. اگر روحانیت نتواند به یک

رئالیسم سیاسی دست یابد مبارزه درون بلوک قدرت ادامه خواهد یافت و نیروهای دیگر درون بلوک قدرت هر چند می‌دانند که این ادامهٔ مبارزه به نفع اردوی انقلاب تمام میشود، ولی نمی‌تواند به شرایط روحانیت گردن بگذارند تمام حوادث مهم نه ماه گذشته باید با درنظرگرفتن این مبارزهٔ اساسی درون بلوک قدرت مورد بررسی قرار گیرد.

گفتیم که مبارزهٔ سه نیروی تشکیل دهنده بلوک قدرت کنونی، پیش ازقیام نگذاشت روی یک فرمول رئالیستی دربارهٔ دولت توافق شودو ابتکار انقلابی توده ها، قیام را به وجود آورد که همچون بهمن عظیمی بر سر مذاکره کنندگانی که گریبان هم را پاره میکردند، فرود آمد. بعد از قیام بازسازی ارتش مسئلهٔ مهمی بود. دراین مورد منافع هرسه نیرو همسو بود وبنابراین بلوک قدرت تقریبا" به‌طور دربست دربرابر نیروهای خلق، موضع منسجمی اتخاذکرد. منتهی روحانیت درصدد آن برآمدکه علاوه بر ارتش، نیروی مسلح خاص خودرا داشته باشد: "پاسداران انقلاب اسلامی" را در کنار ارتش وبه عنوان نیروی حاضر و آماده که فقط از روحانیت اطاعت می‌کند، به وجودآورد. "پاسداران انقلاب اسلامی" مستقل از وزارتخانه ها و مستقیما" زیر نظر روحانیت عمل می‌کند. هرچندفرماندهی ارتش هم در دست روحانیت است، ولیکن نیروی خاص روحانیت، سپاه پاسداران است. سپاه پاسداران به عنوان نیروی نظامی و همچنین به عنوان نیروی پلیس عمل می‌کند. در شهرها "کمیته های امام عملا" جای شهربانی را گرفته است. شهربانی برای انجام وظیفه اقتدار لازم را ندارد، (۲۲) "شورای رهبری" پیش بینی شده در قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، فرماندهی کل نیروهای مسلح در اختیار روحانیت قرار می‌دهد و تازه قبل از آن آیت اله خمینی باعنوان فرمانده کل قوا" فرمان حمله به کردستان را صادرکرده بود. قضاوت عملا" در دست روحانیت متمرکز شده است. و "دادگاههای انقلاب اسلامی" می‌روندکه بتدریج جای خودرا به "دادگاههای شرع" بسپارند. دادگستری تمام قدرت خودراازدست داده است و به نظر می‌رسد موقعیتش در برابر "دادگاههای

شرع" و "دادگاههای انقلاب اسلامی" حتی بدتر از موقعیت سابقش در برابر "دادرسی ارتش" بشود. به نظر می‌رسید که بورژوا ـ لیبرالها رسیدگی به مسائل حقوقی شرکتها را از چنگ "دادگاههای انقلاب" درآورده‌اند، لیکن تعرض اخیر روحانیت ممکن است دوباره این وضع را عوض بکند. (۲۳) اقتصاد منطقه، قرق اعلام شده بود و روحانیت که به نظر می‌رسید از قبل، "خبرگی" بورژوا ـ لیبرالها را در این زمینه پذیرفته است، چندان مخالفتی با اقدامات بازرگان نداشت. و فقط گاه بیگاه راجع به حرمت ربا و ربایی بودن بانکداری هشدار هایی می‌داد؛ که بعدا "موضوع را مسکوت گذاشت و اکنون دیگر صحبتی از حرمت بانکداری در میان نیست. بورژوا ـ لیبرالها همبستگی خود را با بورژوازی انحصاری به صریح ترین شکل در اقتصاد نشان دادند؛ قبلا" به کرات اعلام کردند که قصد ملی کردن شرکتهای بزرگ و بانکها را ندارند و با این شیوه می‌خواستند اعتماد بورژوازی انحصاری را برای همکاری جلب کنند، ولی اشکال اساسی را نادیده می‌گرفتند: بورژوازی انحصاری از سهم خود در بلوک قدرت ناراضی بود و از این رو، تن به همکاری نمی‌داد. شرکتهای بزرگ و بانکها در آستانهٔ ورشکستگی قرار گرفته بودند. بورژوازی لیبرال با رضایت روحانیت بانکها و شرکتهای بزرگ را "ملی کرد". و به این ترتیب جلو فاجعه را گرفت و مانع ورشکستگی واحدهای بـزرگ گردید. بورژوازی لیبرال و روحانیت با "ملی کردن" بانکها و شرکتهای بزرگ به بورژوازی انحصاری نشان دادند که می‌تواند به همکاری امیدوار باشد. در واقع دولت، غارتگریهای سرمایهٔ بزرگ را نادیده می‌گرفت و "ضرر و زیان" سرمایهٔ بزرگ را باز خرید می‌کرد. "ملی کردن" "دولت موقت انقلابی" حتی ظاهر انقلابی هم نداشت، و مهندس بازرگان به نمایندگی از طرف بورژوازی لیبرال عاقل تر از آن بود که حتی ژست انقلابی بگیرد. زیرا هر نوع ژست انقلابی (حتی میان تهی) خوشایند بورژوازی انحصاری وابسته نیست. (۲۴) بورژوازی لیبرال و روحانیت در زمینهٔ نفت ـ این مسئله بنیادی اقتصاد ایران ـ سیاست "عاقلانه" ای پیش گرفته‌اند و به بورژوازی

انحصاری نشان داده‌اند که به هیچ وجه قصد خرابکاری در اقتصاد سرمایه داری را ندارند. فروش نفت مثل سابق همچون یک "تابو" تلقی می‌شود. طرفهای معامله اعلام نمی‌گردد معلوم نیست شرایط معامله و سیاست نفتی دولت ایران چیست. اختلاف روحانیت و بورژوازی لیبرال در "ماجرای نزیه" بیش از آنکه بیانگر اختلاف آنها در مورد مسئله نفت باشد، تضاد آنها را بر سر سهم نیروهای تشکیل دهندهٔ بلوک قدرت نشان می‌داد: نزیه به "انحصار طلبی" روحانیت تاخته بود و روحانیت در پی تصفیه حساب با او بود. عین این ماجرا قبلا" در وزارت خارجه اتفاق افتاده بود: دکتر سنجابی با استعفای خود از وزارت خارجه بیشتر سلطه طلبی روحانیت اعتراض می‌کرد تا به شلتاق بازیهای مربوط به وزارت خارجه. روحانیت در عین حال که در ادارهٔ اقتصاد به بورژوازی لیبرال اعتماد کرده، ولی منابع درآمد خاص خودش را فراموش نکرده است و از این لحاظ مثل دوران پهلوی دو بودجه در کشور وجود دارد. بنیاد مستضعفین و اوقاف و جز اینها در بست در اختیار روحانیت قرار گرفته است. ولی بورژوا ـ لیبرال ها با ادغام شرکت ملی نفت در کابینه، دست کم در ظاهر، حساب خصوصی نفت را بستند و بر خلاف گذشته که بودجهٔ نفت ستونهای خصوصی فراوانی داشت، با ایجاد وزارت نفت، همه چیز در اختیار کابینه قرار خواهد گرفت. سرکوب کردستان آشکارتر از همه، تضاد میان روحانیت و بورژوازی لیبرال را برملا ساخت: بورژوازی لیبرال در حالی که با قاطعیت تمام خودمختاری را محکوم می‌کرد با سرکوب "بی‌رویه" در کردستان موافق نبود و می‌خواست از مجاری دیپلماتیک، جنبش کردستان را منزوی سازد و بنحوی سنجیده سرکوبش کند. روحانیت با حمله به کردستان در عین حال که نشان می‌داد بیش از دیگران به تسلط نیروهای انقلابی و چپ در یک منطقه حساس است، قدرت و پایگاه توده‌ای خود را به نمایش می‌گذاشت. حمله به کردستان مترادف سرکوب نیروهای انقلابی در سراسر ایران بود. روحانیت از هژمونی خود دفاع می‌کرد. ولی بلافاصله مچ خود را باز کرد. و اثبات شد که هر چند انقلاب

خفه شده، لیکن توده های زحمتکش هنوز نیروی پایداری قابل ملاحظه‌ای در برابر ضد انقلاب دارند. با حمله کردستان رو حانیت اشتباه بزرگی مرتکب‌شد. با کشتار عمومی مردم کرد، روحانیت با دست خود "جمهوری اسلامی" را در کردستان به خاک سپرد، و تنها یک یا دو اشتباه مشابه آنچه درکردستان صورت گرفت، کافی است تا "جمهوری اسلامی" را در سراسر ایران و برای همیشه مدفون سازد. بعد از یورش ناگهانی نخستین، انقلاب کرد توانست پایداری توده ای را سازمان بدهد و روحانیت ناگزیر به‌عجز خود اعتراف کرد؛ مذاکرات فرسایشی همراه با جنگ فرسایشی آغاز گردید. پیروزی از آن انقلاب کرد است. انقلاب کرد تداوم انقلاب خفهٔ شدهٔ ایران است؛ درست‌همان گونه که بعد از مشروطیت قیامهای خیابانی، پسیان‌و جنگل تداوم انقلاب شکست خوردهٔ مشروطه بودند (۲۵). بعد از شکست‌یورش‌به‌کردستان‌وبرملا شدن ناتوانی بلوک قدرت درسرکوبی انقلاب کرد، بورژوازی لیبرال صریح ترین و گستاخانه ترین حملات خود را به روحانیت‌آغازکرد. ولی‌روحانیت‌با دست گذاشتن روی نقاط ضعف بورژوازی لیبرال، ضدحمله‌ای‌راآغازکرده‌است‌وسعی می‌کند با جدا کردن بورژوازی لیبرال از مخالفان دیگر، او را منزوی سازد. روحانیت با تمام نیرو تلاش می‌کندتاقانون‌اساسی خود را به تصویب برساند. با پایان یافتن رفراندوم قانون اساسی، مبارزات‌درون‌بلوک قدرت وارد مرحلهٔ جدیدی خواهدشد. مبارزات‌درونی‌بلوک‌قدرت در نه ماه‌گذشته‌نشان‌می‌دهد که اولا" نیروهای درون بلوک قدرت نتوانسته اند به‌یک فرمول قابل قبول برای هر سه نیرو دست‌یابندوهنوز با چنین فرمولی فاصله دارند. ثانیا" روحانیت به علت داشتن پایگاه توده‌ای، نیروی انعطاف ناپذیر مذاکرات است. روحانیت پایگاه‌توده‌ای‌دارد. پس، از سویی حتی بظاهر هم که شده بایستی با پایگاه خودتاحدی همدلی نشان دهد. از سوی دیگر پایگاه توده‌ای درست همان چیزی‌است که شرکاء دیگر فاقد آن هستند و روحانیت با روشنی این را می داند. تازمانی‌که‌شرکاء، برتری انحصاری روحانیت را نپذیرند، او با تکیه

برنقطهٔ قوت خود و نقاط ضعف آنها به مانورهای خود ادامه خواهد داد. تایک سازش قطعی با رقبای درون بلوک قدرت، روحانیت به پایگاه توده‌ای خود بشدت نیازمند است. تا رسیدن به یک فرمول نهایی دربارهٔ ساختمان دولت، روحانیت همه جا خود را مدافع توده‌ها نشان خواهد داد. ثالثا"، گسترش فلجی اقتصاد، نشان می‌دهد که بورژوازی انحصاری، هر چند ضربات بزرگی متحمل شده، ولی هنوز اهرمهای نیرومندی را در دست دارد. بورژوازی انحصاری مبارزه را ادامه می‌دهد تا شرایط خود را به روحانیت تحمیل کند. روحانیت مسئول دولت است و بنابراین، زمان به نفع بورژوازی انحصاری است. بورژوازی انحصاری بخوبی می‌داند که روحانیت نه می‌خواهد و نه می‌تواند با طبقات انقلابی جامعه متحد شود. و بنابراین زیاد نگران مانورهای روحانیت نیست و برآن است که با یک محاصرهٔ اقتصادی و فشار فرسایشی می‌تواند رقیب را به زانو در آورد و شرایط خود را به او تحمیل کند. رابعا" ،روحانیت برای حفظ تسلط خود، ناگزیر شده است که با هردو نیروی درون بلوک قدرت (بورژوازی لیبرال ــ بورژوازی انحصاری) درگیر شود. سرمایهٔ متوسط و سرمایهٔ انحصاری دربرابر روحانیت، جبههٔ واحدی تشکیل داده‌اند. و روحانیت که ناگزیر است با اردوی انقلاب نیز دست و پنجه نرم کند، بتدریج خود را درانزوای کامل می‌بیند. بورژوازی لیبرال، از آنجا که نیروی علنی صحنهٔ سیاست است و برخلاف بورژوازی انحصاری (که نمی‌تواند آشکارا در صحنهٔ سیاست ظاهر شود) ،می‌تواند بی‌پرده از منافع خود دفاع کند، نقش درجهٔ یک درسازماندهی جبههٔ بورژوازی علیه روحانیت را به عهده گرفته است.

ادامه مبارزات درون بلوک قدرت، تا کی می‌تواند ادامه یابد؟ بحران دامنه‌دار و ریشه ای، همه چیز را فلج می‌کند. نیروهای درون بلوک قدرت اگر نتوانند بموقع به‌توافق برسند، احتمالا" فرصتهای زیادی را از دست خواهند داد. بحران ساختی ادامه دارد و می‌تواند انقلاب دوم را بارور سازد. توده های ستمدیده، این بار تن به عوام فریبی نخواهند داد.

ولی هنوز این احتمال که قدرتمندان ـ آنها که بر ما حکومت می‌کنند ـ از ترس توده‌های انقلابی گریبان هم را رها کنند، و با هم کنار بیایند، زیاد است. بجای آنکه به تضادهای درون اردوی ضد انقلاب خیره شویم به غرش توفان انقلاب امیدوار باشیم.

* * *

زیر نویس های بخش ۲۷

۱ ــ روزی شاعر گفته بود: دیده می‌خواهم که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هـــــرلبـاس
او در آن روز بر طبیعت و گوهر بی‌همتای تبار شاهان در هرلباس تأکید می‌کرد. و امروز مردم ما باید گوهر ثابت بهره کشی سرمایه داری وابسته‌را در هر لباس**باز شناسند**.

۲ ــ برای نمونه سخنرانی یکی از اصیل ترین چهره های روحانیت (حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی) را به یاد بیآورید، به هنگامی که برای نخستین‌باربرپردهٔ تلویزیونی که قیام کنندگان فتحش کرده بودند، ظاهر شد و افتادن اسلحه به دست قیام کنندگان را همچون یک فاجعه ترسیم کرد. ضمنا" در همان سخنرانی حجت الاسلام رفسنجانی به شیوهٔ مترنیخ (معمار "اتحادمقدس" دول‌اروپایی در ۱۸۱۵) و با لحنی مترنیخی همه چیز را منوط به سازمان دادن نیروهای روحانیت اعلام کرد.

در آن روزها هر چند روحانیت وانمود می‌کرد که بیش از مشروعیت آسمانی (ولایت فقیه) بر مشروعیت انقلابی تکیه می‌کند، لیکن دم خروس را می‌شد مشاهده کرد. "رهبران انقلاب" از عواقب افتادن اسلحه به دست انقلاب هراسان بودند و آن را همچون یک فاجعه تلقی می‌کردند.

در مورد لیبزالها قضیه از این هم روشن تر بود، مهندس بازرگان، رک گوترین آنها، صریحا" می‌گفت: "باران می‌خواستیم، سیل آمد." و رهبران بورژوازی لیبرال همهٔ مهارت دیپلماتیک خود را به کار می‌بستند تا از شر این نعمت آسمان‌که اینک برایشان به مصیبتی تبدیل شده بود، خلاص شوند.

۳ ــ برای مارکسیسم ــ لنینیسم خطرراهنمای‌تعیین کننده در شناخت روابط اجتماعی و سیاسی، در تحلیل نهایی همیشه روابط تولیدی مسلط بر یک جامعه است. مثلا" به این قطعات توجه کنید:

انگلس‌می‌گوید: "محصول‌کارمازاد برهزینه های نگهداری کار و تکوین

وتوسعهٔ تولید اجتماعی و تنخواه ذخیره به وسیلهٔ این مازاد، بنیان همهٔ پیشرفت اجتماعی، سیاسی و فکری بوده و هست. در تاریخ تا به امروز این مقدار در تملک طبقه ای ممتاز بوده‌است کـه همراه بااین تملک، سیادت سیاسی ورهبری‌فکری‌نیز به او واگذار شده است." (آنتی دورنیگ، ترجمهٔ انگلیسی ص ۲۲۱)

مارکس می‌گوید: "شکل خاص اقتصادی که در آن کار اضافی پرداخت نشده از تولید کنندگان مستقیم مکیده می‌شود، مناسبات حکومت کنندگان و حکومت شوندگان را تعیین می‌کند... همیشه مناسبات مستقیم صاحبان شرایط تولید با تولید کنندگان مستقیم است که راز درونی و بنیان نهفتهٔ تمام ساختمان اجتماعی و... شکل مربوطهٔ دولت را آشکار می‌سازد." و سپس اضافه می‌کند، لیکن "**این مانع از آن نیست که زیربنای اقتصادی واحدی، تنوعات و درجات گوناگونی در نمود خود نشان** دهد" گاه به دلیل "اوضاع و احوال بیرونی بی‌شمار محیط طبیعی، ویژگی های نژادی، تأثیرات تاریخـی بیرونی و الی آخر، که به همهٔ آنها بایستی از طریق تحلیل دقیق دست یافت".

(کاپیتال ،جلدسوم). (تاکیدات‌ازماست)

باز انگلس در جایی دیگری می‌گوید:

"...با کونین تئوری خاص خود دارد، ملقمهٔ از پرودونیسم و کمونیسم: نکته مهمی کـه به ولی مربوط می‌شود این است که او نه سرمایه یعنی آنتاگونیسم میـان سرمایه داران و کارگران مزد بگیر، بلکه دولت را همچون شر اصلی که باید از میان برداشته شود، می‌نگرد... با کونین عقیده دارد که **دولت است** که سرمایه را می‌آفریند، و سرمایه دار، سرمایهٔ خود را **تنها از برکت دولت دارد**. بنابراین از آنجا که شر اصلی دولت است ،بالاتر از همه دولت است که باید از بین برود. و آنگاه سرمایه داری خود به‌نابودی‌خواهد گرایید. ما برعکس می‌گوییم سرمایه را از بین ببرید، تمرکز همهٔ وسائل تولید دردستهای معدود را، و دولت خود فرو خواهد ریخت..."

(از نامهٔ انگلس به تئودورکوند ژانویه ۱۸۷۲)
(تأکیدات ازخود انگلس است.)

منظوراز نقل جملات بالا، تأکید روی مناسبات تولید است که اشکال مختلف دولت را امکان پذیر می‌سازد.

۴ ـ ما در اینجا از خط "سه جهانی ها" (سازمان انقلابی وشرکاء) می‌گذریم. چرا که این خط‌را دیگر نمی‌توان حتی اپورتونیستی نامید. سه جهانی ها در همه جا و بخصوص در ایران، نه تنها کارگری نیستند، بلکه پنتاگونی هستند، کارگزاران پنتاگون شایستگی حمل عنوان اپورتونیسم را از طرف جنبش کمونیستی ایران ندارند.

موضوع‌شگفت‌آور ولیکن کاملا" آموزنده این است که موضع حزب توده و "سه جهانی ها" در قبال رژیم حاکم عینا" یکسان است. و عجیب این است که هر کدام به خیال خود می‌خواهند "خرده بورژوازی" را خام کنند و به سوی خود بکشانند: حزب توده تلاش می‌کند جناح چپ جمهوری اسلامی باشد، در حالـی که سازمان انقلابی و شرکاء سعی دارند خود را جناح راست آن بنمایند. در این میان جمهوری اسلامی هر دو را "خام" می‌کند و این افتخار را به آنها می‌دهد که در برابر "چپ نماهای خائن" **چپ های واقعی** از دیدهٔ جمهوری اسلامی باشند. مواضع این جناحهای راست و چپ "انقلاب" را به روشنی در کردستان می‌توان مشاهده کرد: درحالی که کیانوری اعمال نیروهایی را که در کردستان می‌جنگند، محکوم می‌کند و آنگاه از قاسملو، سازمان زحمتکشان و سازمان فدائیان خلق نام می‌برد؛ سازمان انقلابی و شرکاء برای **حفظ صلح جهانی**، از دولت اسلحه می‌خواهند که در کردستان بجنگند. سازمان انقلابی فرصت بزرگی را از دست داده است، چـرا کـه اگر شاه کمی در فرار درنگ کرده بود، اینها می‌توانستند. برای حفظ صلح جهانی از دولت آریامهری اسلحه بخواهند تا با قیام کنندگان "آلت دست سوسیال امپریالیسم روسیه" بجنگند.

۵ ـ احسان طبری، دنیا، تیرماه ۵۸.

۶ ــ حزب توده به اعضاء و هواداران خود می‌گوید ، سیاست آن قدر پیچیده‌است که فقط "رفیق دکتر" و "استاد طبری" و امثال آنان می‌توانند از آن سردربیاورند . سیاست برای مردم ، پیچیده تر از آن است که قابل درک باشد .

ما نیز معتقدیم سیاست بسیار پیچیده است و از این روحتما" باید خط راهنمایی داشت . در اساطیر یونان آمده است :به هنگامی که "تزه" قهرمان آتن می‌خواست "مینوتور" غول ــ جزیرهٔ کرت را که از آتینان باج می‌ستاند ــ بکشد ،برای‌آنکه در لابیرنت (قصر مینوتور) گم نشود سرطنابی راکه "آریان" دختر "مینوس" سر دیگر آن را در دست داشت به خود بست و از دالانهای پیچ در پیچ قصر مینوتور گذشت و او را کشت . کمونیستها نیز برای کشتن غول بهره کشی طبقاتی به "طناب آریان" نیاز دارند و این "طناب آریان" مارکسیسم ــ لنینیسم است .

۷ ــ احسان طبری در مجلهٔ دنیا شمارهٔ اول سال ۵۸ می‌نویسد : "به نظر می‌رسد محتمل ترین حالت ، یک نظام خلقی ضد امپریالیستی با ایدئولوژی اسلامی است که در عین حال آزادیهای دموکراتیک را محترم شمرد ."

حزب توده با تکیه بر اینکه روحانیت مسلط نمایندهٔ خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی در هر حال بهتر از بورژوازی لیبرال است ، حالت فوق را "در درون امکانات داخلی موجود بهترین احتمال" می‌داند . تنها می‌ماند مسئلهٔ تاریک اندیشی روحانیت که "استاد طبری" آن را با جمله " . . .در عین حال‌آزادیهای دموکراتیک را محترم شمرد" حل می‌کند . در این‌جمله‌کلمهٔ کلیدی همان فعل "**شمرد**" می‌باشد . معلوم نیست پروفسور انترناسیونال دوم می‌گوید که "نظام خلقی" وی "آزادیهای دموکراتیک" را محترم **خواهد شمرد** ، یا آرزو می‌کند که این آزادیها را محترم "شمرد" اگر اصطلاح نحویون را به کار ببریم معلوم نیست "استاد طبری" در این جمله‌فعل "شمرد" رابه‌معنای "افشایی" به کار می‌برد یا به معنای "اخباری" .

جالب این است که در حالی فعل "است" در جمله، پیش، اخباری است، فعل "شمرد" انشائی می‌نماید. این اختلاس در دستور زبان حقه‌ای است برای در رفتن از علامتهای بعدی، یا تأکید روی آرزوی رویزیونیستی "استاد که پیش بینی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد؟ والله اعلم بما فی الصدور!

۸ ـ تلاش برای جدا کردن "خرده بورژوازی سنتی مرفه" از بقیهٔ خرده بورژوازی مشکلی را حل نخواهد کرد و تنها نشانگر درک اکونومیستی از رابطهٔ سیاست و تولید خواهد بود. "خرده بورژوازی سنتی مرفه" با بقیهٔ خرده بورژوازی فرق کیفی ندارد، در حالی که با بورژوازی انحصاری که در زیر دامن بورژوازی متوسط مخفی شده است ـ و با بورژوازی متوسط فاصلهٔ زیادی دارد.

۹ ـ پاره‌ای از گروههای چپ، دستگاه روحانیت کنونی را نیز نمایندهٔ منافع فئودالها می‌شمارند. (برای نمونه مراجعه کنید به شماره های "حقیقت" ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران). درک اینها دربارهٔ روحانیت همان اندازه عامیانه و خنده دار است که درکشان دربارهٔ ساخت اقتصادی ـ اجتماعی ایران.

۱۰ ـ البته منظور ما مذهب امامیه است وگرنه شاخه های دیگر تشیع درمناطق دیگر، مدتها پیش از شیعهٔ امامیه به قدرت سیاسی دست یافتند. مثلا" خاندان فاطمی درمصر خلافت غربی را پایه ریزی کرد که مدتها بر شمال افریقا و غرب ممالک اسلامی حکومت می‌کرد. آنها از شاخهٔ اسماعیلی بودند.

۱۱ ـ محبوبیت ونفوذ دکترشریعتی در روزهای بحرانی انقلاب ایران چیزی بود برخلاف ارادهٔ روحانیت. گرچه روحانیت بناگزیر آن را تحمل می‌کرد، ولی در مواردی نیز شاهد برخورد و حتی درگیری این دو جریان بودیم.

۱۲ ـ از آنجاکه در این دوره، روحانیت با حکومت آشتی کامل نکرده است و حتی گاه با آن به مخالفت موضعی می‌پردازد، مرز بندی میان بینش

دستگاه‌روحانیت و بینش مذهب مبارز غیر روحانیان ، امر مشکلی می‌گردد .

۱۳ ــ چپ انقلابی ایران نیز به خاطر داشتن همین ضعفها ، توانایی رهبری مبارزات توده ای را در مقیاس وسیع نداشت .

۱۴ ــ روحانیت ، دقیقا" مترادف "کاست‌حکومتی "نیست . چراکه‌بسیاری از طرفداران "ولایت فقیه" روحانی نیستند ولی از عناصر مهم "کاست حکومتی" هستند ، و بعضی از روحانیان مخالف "ولایت فقیه "هستند ، و یا دست کم با تعبیری که بخش اعظم روحانیت از آن دارد ، مخالفند . اما بی‌تردید ، روحانیت هستهٔ اصلی " کاست حکومتی " تشکیل میدهد . از اینرو روحانیت را تقریبا " میتوان مترادف "کاست حکومتی " دانست .

۱۵ ــ یکی ازمهمترین موارد اختلاف تشیع و تسنن تعبیر آن دو ، از مفهوم "اولی الامر" بود در سورهٔ نساء آیهٔ ۵۷ قرآن آمده است : "ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، اطاعت کنید از خدا ، اطاعت کنید از پیامبر و ازصاحبان‌امر از میان‌خودتان . پس اگر در چیزی میانتان اختلاف افتاد . پس آن را به خدا و پیامبر بازگردانید . . . "

شیعه معتقدبودکه‌منظوراز "صاحبان‌امر" دوازده‌ائمهٔ **معصوم** هستند ، چرا که خداوند اطاعت مطلق از انسان عادی را هرگز توصیه نمی‌کند . با این تعبیر ، شیعه‌بنیان‌مشروعیت "حکومتهای‌الهی" انسان ساخته را متزلزل می‌کرد . این تفسیر شیعه از آیهٔ بالا ، در واقع پرچم مبارزه تشیع در نبرد با خلافت و سلطنت حاکمانی بود که با نام خدا ، درآن روزگار خون مردم را می‌مکیدند .

۱۶ ــ در تورات‌آمده‌است : بعد از اینکه لوط با خاندانش از شهرگناه آلود "سدوم "خارج‌گردید ، خداوندآن شهر را نابود ساخت و جز ستونهای نمک چیزی از آن برجای‌نماند .

۱۷ ــ در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی کلیسای کاتولیک در برابر "اصطلاحات کلیسایی" پروتستانها به یک ضد حمله دست زد و با صراحت و قاطعیت بیشتری از جزمهای واتیکان دفاع کرد . این دوره را که

کلیسای کاتولیک سعی می‌کرد نفوذ از دست رفته‌ٔ خود را در کشورهای اروپایی بازیابد، دورهٔ "ضد اصلاحات" می‌نامند.

۱۸ ـ مارکس در مقاله ای که به سال ۱۸۵۵ تحت عنوان "احزاب و محافل" در روزنامهٔ آلمانی (Neue Oder Zeitung) نوشته آشکارا اصطلاح "کاست حکومتی" را به کار می‌برد و می‌گوید: "کاست حکومتی، که در انگلستان به هیچ وجه با طبقهٔ حاکم یکسان نیست، از ائتلافی به ائتلاف دیگر کشیده خواهد شد تا اثبات شود که دیگر نمی‌تواند حکومت کند..."

مراجعه کنید به Sur Veys From Evile، از انتشارات پلیکان، ص ۲۷۹.

و باز در "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" برای توضیح استقلال نسبی حکومت بناپارت نسبت به طبقات اصلی جامعه، در جایی آشکارا از "کاست" سخن می‌گوید: "...زیرا بناپارت مجبور بود در کنار طبقات واقعی جامعه یک کاست مصنوعی به‌وجود آورد که حفظ رژیم او برایش در حکم نان و آب باشد..."

البته منظور از "کاست" در اینجا همان مفهوم "کاست حکومتی" در مورد بالا نیست. ولی با صراحت نشان می‌دهد که به‌کار گرفتن مفهوم کاست (به‌معنایی که مارکس به‌کار می‌برد) در توضیح روابط طبقات گوناگون با حکومت، نه تنها دوری از تحلیل طبقاتی نیست، بلکه دقیقاً در خدمت تحلیل طبقاتی است. برای داشتن درکی روشن از متد تحلیل مارکسیستی دربارهٔ حکومت و طبقهٔ مسلط اقتصادی و استقلال نسبی حکومت نسبت به طبقهٔ مسلط اقتصادی بویژه در جامعهٔ سرمایه داری، مطالعهٔ آثار مارکس و انگلس بعد از ۱۸۵۰ بسیار آموزنده است. در ضمن لنین با طرح "دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک کارگران و دهقانان" در آستانهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تئوری مارکسیسم را در این مورد عمق بخشید. دریافتن جوهر استدلال لنین در این مورد بسیار تعیین کننده است.

۱۹ ــ جالب این‌است که مارکس در "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" می‌گوید یکی ازعلل حمایت دهقانان از لوئی بناپارت این بود که خاندان بناپارت بـا بورژوازی فرانسه درافتاده بود و بدین جهت مورد تحسین دهقانان بود.

مارکس در همان کتاب می‌نویسد: **بناپارت‌نماینده یک طبقه بود** ، او در حقیقت نماینده پرشمارترین طبقهٔ جامعهٔ فرانسه، خرده مالکان دهقانی بود." ولی باز اضافه می‌کند "بناپارت قوهٔ اجرایی است که خود به‌قدرت‌دست‌یافته‌است‌و **به این عنوان احساس می‌کند که رسالتش پاسداری از "نظم بورژوایی" است...**"

(تاکیدات از ماست)

آری می‌توان با حمایت طبقه ای و به عنوان‌نمایندهٔ آن به قدرت دست یافت، ولی از منافع طبقه‌دیگر پاسداری کرد. فقط اذهان ساده و کتابی چنین چیزی را ناممکن می‌شمارند. تاریخ مبارزات طبقاتی و سیاست نمونه های فراوانی از این جابجایی ها به دست می‌دهد.

۲۰ ــ اسپنوزا می‌گفت: "سنگی که در هوارها شده و به طرف زمین کشیده می‌شود، اگر روح داشت گمان می‌کرد که به میل‌خود به طرف زمین می‌شتابد". برای‌تحلیل‌مارکسیستی‌مهم این نیست که یک نیروی اجتماعی، **آگاهانه چـه می‌خواهد**؛ مهم این است که به کدام سو **کشیده می‌شـود** "سنگ" اسپینوزا می‌تواند با روح یا بی‌روح باشد، ولی در هر حال قانون آهنین جاذبه، کار خود را خواهد کرد. و وظیفهٔ تحلیل، عمدتا "توضیح عمل کرد. قانون جاذبه است، نه چگونگی اندیشهٔ سنگ دربارهٔ خود.

۲۱ ــ به نظر می‌رسد روحانیت با اقامهٔ نماز جمعه (که شیعه هزار سال بـود در غیبت امام عصر، آن را واجب نمی‌شمرد) و با به تصویب رساندن "شورای رهبری" و "شورای نگهبان"، در سمت ایجاد مرکزیت واحد حرکت می‌کند. ولی تمرکز گرایی از آنجا که با سلطه طلبی روحانیت در درون بلوک حاکم درآمیخته است، نمی‌تواند مقبول بورژوازی لیبرال و

بورژوازی انحصاری باشد.

۲۲ ــ مثلا" در حال حاضر اقتدار آیت الله کنی (مسئول کمیته های امام) با اقتدار ریاست شهربانی کل کشور اصلا" قابل مقایسه نیست. در بارهٔ کمیته های امام توجه به این نکته ضرورت دارد که کمیته های مزبور در روزهای قیام و پیش ازآن ارگانهای اقدام انقلابی توده‌ها بودند، ولی بلافاصله بعداز قیام از محتوای انقلابی خود به سرعت تهی گشتند و به ارگان‌سرکوب ضد انقلاب تبدیل شدند. سرنوشت "کمیته های امام" تجسم سرنوشت فاجعه آمیز انقلاب ایران نیز هست:

مارکس در "هیجدهم برومرلوئی‌بناپارت" ضمن مقایسهٔ انقلاب کبیر فرانسه با نقلاب ۱۸۴۸ آن کشور، می‌گوید انقلاب اول در جریان تکامل خود "قوس صعودی" پیمود و انقلاب دوم "قوس نزولی": "...پیش از آنکه آخرین باریگاد فوریه برچیده شود و نخستین ارگان حکومت انقلابی مستقرگردد، انقلاب خود را به این سیر قهقرایی دچار می‌بیند". (ترجمهٔ فارسی ص ۶۵)

۲۳ ــ بعد ازماجرای علنی شدن اختلاس در وزارت بازرگانی، حجت الاسلام آذری‌قمی (که به واسطهٔ علاقهٔ خاصش به مسائل حقوقی شرکتها، از دادستانی مرکز کنار گذاشته شده بود) دوباره روی صحنه ظاهر شده و ظاهرا" تعرض خود را آغاز کرده است.

۲۴ ــ درسمیناربررسی‌مسائل اقتصادی که از روز ۲۵ شهریور به مدت چند روز در نخست‌وزیری برگزار گردید، علی رشیدی اعلام کرد که ملـی شدن‌بانکها بیش از ۴۰۰ میلیون دلار به دولت ضرر زده است. و بنی صدر گفت‌ملی شدن بانکها به دولت تحمیل شده است.

برخلاف ادعای‌حزب‌توده‌وهمهٔ سوسیالیستهای آبکی، "ملی کردن" شرکتها و بانکها نه تنها ضربه‌ای به سرمایه داری نبود بلکه از طرف خود سرمایه داران همچون طناب نجات غریقی تلقی گردید. در جریان این "ملی شدن" هیچ‌سرمایهٔ امپریالیستی مصادره نگردید، بلکه انعام گرفت.

اندکی دقت در مذاکرات و سخنرانیهای سمنیار اقتصادی مذکور در بالا نشان‌می‌دهدکه‌دولت با تمام نیرو از "حریم مقدس" سرمایه دفاع می‌کند. دراین‌سمینار حتی "اقتصاد توحیدی" بنی‌صدر هو شد. کسانی که اقتصاد دولتی را همیشه مترقی تر از اقتصاد خصوصی می‌دانند حق دارند ازاین "اقدام انقلابی" دولت "موقت انقلاب" ستایش کنند. برای ما همیشه "سوأل تعیین‌کننده این است:

"دولت کدام طبقه؟"

۲۵ ــ تنها پرولتاریا و زحمتکشان ایران می‌تواند از تکرار سرنوشت فاجعه‌آمیزقیامهای‌سه‌گانهٔ بعد از مشروطیت، در کردستان جلوگیری کنند. دلیلی ندارد که تأثیر پشتیبانی پرولتاریا و زحمتکشان از انقلاب کرد را در دراز مدت تعیین کننده‌ندانیم: پیوندهایی پرولتاریا و زحمتکشان با خود مختاری و رهایی‌خلق‌کرد بتدریج‌خود را به عریانی‌نشان خواهد داد.

نشر رادکار کو
۴۵ ریال

دیجیتال کننده : نینا پویان